

تحول هویت روشنفکری و تأثیر آن در سر کار آمدن رضاخان

بیژن میرزایی^۱، دکتر مرتضی محمودی^۲، دکتر علی کریمی مله^۳ و دکتر علی اصغر زرگر^۴

تاریخ وصول: ۹۸/۸/۴

تاریخ پذیرش: ۹۹/۲/۱۴

چکیده:

برآمدن رضاخان در سپهر سیاست ایران، وجوه مختلفی داشت. وی فرزند زمانه‌ای پرآشوب بود که پس از مشروطه به وجود آمده بود. یکی از مهم‌ترین گروه‌هایی که در برآمدن او نقش کلیدی را به عهده داشتند، روشنفکران سال‌های پایانی قاجار بودند. عدم موفقیت نهضت مشروطه در ایجاد حکومت متجدد، متمرکز و قانونمند و دخالت قدرتهای بزرگ روس و انگلستان در امور داخلی ایران، همراه با تحولات بین‌المللی و وقوع جنگ جهانی اول و اشغال ایران، روشنفکران را بر آن داشت تا از نظر هویتی به دنبال پیدا کردن «ابرمرد»ی باشند که بتواند با به کار بستن «زور» و ایجاد حکومتی مقتدر، ضمن بازگرداندن یکپارچگی کشور آن را به دروازه‌های دنیای مدرن برساند. روشنفکران این دوره علیرغم شباهت‌های فراوانی که با نسل اول روشنفکری ایران داشتند، دارای یک تفاوت عمده بودند. نسل اول روشنفکری ایران بیش از هر چیز هویت متجددانه خود را در «قانون‌خواهی» می‌دید که ثمره آن مشروطه شد و روشنفکران نسل دوم هویت خود را در «استبداد منور» می‌دیدند که ثمره آن برآمدن رضاخان و نهایتاً پادشاهی او بود. مقاله حاضر با استفاده از مبانی نظری جامعه‌شناسی شناخت (رابطه متقابل بین اندیشه و ساختار جامعه) و به روش توصیفی - تحلیلی صورت پذیرفته و ضمن توجه به هویت قانون‌خواهانه نسل اول، تحول آن را با توجه به گفتار برخی از مهم‌ترین روشنفکران نسل دوم، مورد بررسی قرار می‌دهد.

مفاهیم کلیدی: روشنفکری، هویت، قانون‌خواهی، استبداد منور، رضاخان

^۱ دانشجوی دکتری علوم سیاسی، گرایش مسائل ایران واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
bizhan_mirzaee@yahoo.com

^۲ استادیار گروه علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)
mor.mahmoodi@iauctb.ac.ir

^۳ استاد گروه علوم سیاسی دانشگاه مازندران، مازندران، ایران
akm10@umz.ac.ir

^۴ استادیار گروه علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
ali.zargar@iauctb.ac.ir

مقدمه و بیان مسأله

روشنفکری ایران در عصر قاجار شکل گرفت و نشو و نما کرد. در این میان بسیاری از مسائلی از مسائل سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و حتی اقتصادی و مذهبی ایران مورد توجه این روشنفکران بود که پیش‌گامان تجددخواهی در ایران بودند. نسل اول روشنفکر روشن‌فکر ایران به دنبال آن بودند که با قرائتی خاص از تجدد راهی را بیابند که ایران را از عقب‌ماندگی نجات داده به جاده‌ی ترقی بیندازند. در این میان هویت ترقی‌خواهانه‌ی این متجددین چیزی بود که تمامی تلاش‌های آن‌ها را می‌توانست زیر خود جمع کند. ترقی، چونان آیینی بود که روشنفکران ایرانی به آن گرویده و آن را تبلیغ می‌کردند و ایده‌های دیگر آن‌ها چون قانون، برابری، آزادی، مشروطه، ناسیونالیسم و غیر از آن، همه بر آمده از این هویت بود. روشنفکری عصر قاجار البته این را در نظر داشت که باید این هویت نوین را با آنچه پیش از آن داشت تطبیق دهد و نسبت آن را بیابد. هویت سنتی ایرانی که عمدتاً برآمده از دین و شریعت بود، یکی از مهم‌ترین چالش‌های روزگار بود و آنچه موجب شد که بخش مهمی از اندیشه‌های آن‌ها هم مورد اقبال قرار گیرد و هم طرد شود، نسبت هویتی آن با سنت بود. یکی از اصلی‌ترین مبانی هویتی این روشنفکران، «قانون‌خواهی» بود. آن‌ها قانون را اصلی‌ترین عامل ترقی دانسته و تمام حدّ و جهد خود را برای ایجاد دولت و جامعه‌ای قانون‌مدار به کار بستند.

این وجه از هویت ترقی‌خواهانه در سال‌های عصر ناصری و در جنبش مشروطه‌خواهی نمود بارزی داشت و در قانون اساسی مشروطه منعکس شد. اما تحولات پس از مشروطه و به خصوص پس از فتح تهران که موجب ایجاد هرج و مرج فراوان و ناامنی و بی‌نظمی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی در ایران شد، موجب شد که اندیشه‌ی ترقی‌خواهی به جای اینکه به دنبال تثبیت محصول اندیشه‌اش یعنی مشروطه برود، به دنبال ایده‌ی ترقی‌خواهی و تجدد آمرانه و به زبان امروزی از بالا برود. آنچه در ایران موجب شد که بخش عمده‌ای از ترقی‌خواهان که خود از مشروطه‌خواهان نیز بودند به سمت اقتدارگرایی و تثبیت پایه‌های دولت مطلقه، برای خروج از وضع نابسامان آن دوران، بروند. برای ترقی‌خواه اواخر قاجار مسئله‌ی دیگر تمامیت مملکت بود. اینکه ممکن بود هر آن مملکت توسط بیگانه تجزیه شود یا عوامل داخلی آن‌ها با ناامنی راه را بر یکپارچگی آن ببندند و نیز امکان هر گونه تغییر و تحول عملاً گرفته شده بود، دلایلی بود که اینان به دنبال تغییر در هویت فکری‌شان بودند. تغییر از هویت اصلاح‌طلبانه و مشروطه‌خواه به هویتی اقتدارگرا. سخن بر سر درستی یا نادرستی این تحول نیست، آنچه در این مقاله مورد نظر است دنبال نمودن

این تحول هویتی در زمینه‌ی^۱ ترقی‌خواهی است. به نوعی می‌توان گفت که ترقی‌خواهی در عصر قاجار از زمان شکل‌گیری تا پایان آن با برآمدن رضاخان دچار دگرگونی شد و از قانون‌خواهی و مشروطه‌گرایی به اقتدارطلبی رفت. پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود آن است که این تحول چگونه و چرا به وجود آمد و موجب برآمدن رضاخان شد؟

پیشینه پژوهش

در طی سال‌های گذشته عصر مشروطیت و چگونگی شکل‌گیری حکومت رضا شاه، موضوع آثار فراوانی بوده است. اما تاکنون کمتر به تحول فکری روشنفکران ایرانی و نقش آنها در روی کار آمدن رضاشاه و چرخش به سمت نظام اقتدارگرای پهلوی مورد توجه قرار گرفته است. در ذیل به برخی از این آثار اشاره می‌گردد.

تاجیک (۱۳۷۹)، در مقاله‌ای با عنوان «روشنفکر ایرانی و معمای هویت ملی»، به هویت و هویت ملی به‌عنوان پدیده‌ی سیاسی و اجتماعی عصر جدید پرداخته است و معتقد است که هویت ملی جدید ایران با انقلاب مشروطیت و با بازآفرینی گفتمان هویتی در تاریخ گذشته و وضعیت جدید ایران شکل گرفته است. در این مقاله به هویت در گفتمان روشنفکری مشروطیت اشاره شده است و مفاهیمی همچون: امنیت، ملت، وطن و آزادی را کانون هر نوع گفتمان روشنفکری و سیاسی در آن دوره می‌داند (Tajik, 2000).

کاظمی (۱۳۸۳)، در کتاب «جامعه‌شناسی روشنفکری دینی در ایران»، به روشنفکری و ریشه‌های آن در غرب و همچنین به نقش دین در دگرگونی‌های اجتماعی پرداخته است. مبحث اصلی این کتاب مربوط به روشنفکران دینی می‌باشد و خصیصه‌های قرائت‌های جدید از دین بیان گردیده و تأثیر این ویژگی‌ها در فرآیند جهانی‌شدن و بسط پروژه‌ی مدرنیته در ایران بررسی شده است. نویسنده معتقد است روشنفکری دینی از یک سو در دگرگونی ساختاری اجتماعی - سیاسی، به اصلاح‌گرایان اجتماعی کمک می‌کند و با برداشتن موانع ذهنی و مفهومی در پیش روی این کنشگران زمینه‌ی کنش تاریخی اصلاح‌گرایان را فراهم می‌سازد و از سوی دیگر به‌عنوان یک روشنفکر در جامعه‌ی جهانی، به وظایف خودش در این "جامعه‌ی بزرگ" می‌اندیشد و در بازسازی فکری آن مشارکت می‌کند. در عرصه‌ی عمل "محلی" روشنفکری دینی جدید، حرفه‌ی اساسی خود را در "نواندیشی" قرار می‌دهد. اصلاح‌گرایان اجتماعی که جهت نهادینه کردن آزادی، قانون و

¹ context

دموکراسی تلاش می‌کنند، از دو جهت وامدار روشنفکری دینی هستند. یکی بدان جهت که روشنفکران دینی همانند سایر روشنفکران در واردسازی آموزه‌های مدرن در ایران سهم بسیاری را به خود اختصاص داده‌اند، از این‌رو با طرح مباحث نظری پیرامون این آموزه‌ها و موانع و مشکلات نهادینه شدن آن‌ها، فضای حرکت به سمت اصلاحات را شفاف ساخته‌اند و دیگر آن که دین و مدرنیته را به اجرا گذارده‌اند. آنان با طرح بسیاری از مباحث همانند رابطه "دین و آزادی"، "عقل و آزادی"، "دین و دموکراسی"، "دین و سیاست"، "دین و کثرت‌گرایی دینی" و "دین و حقوق بشر" تلاش کردند تا به تدریج دین را با اجزا و نهادهای جامعه‌ی مدرن سازگار نمایند (Kazemi, 2004).

عیوضی (۱۳۸۵)، مقاله‌ای با عنوان «اشتباه هویتی روشنفکران» را به رشته‌ی تحریر درآورده است. وی در این مقاله روند جنبش مشروطیت ایران را مورد مطالعه و بررسی قرار داد است و دو مسأله‌ی چالش‌برانگیز اصلی را مربوط به هویت ایرانیان و دیگری مربوط به استقلال ایران می‌داند. شکافی که در انقلاب مشروطیت افتاد، از همین نقطه روی داد و الحق که هیچ کدام از طرفین حاضر و قادر به مباحثات بر سر آن نبودند. کسانی که نهضت را از نقطه‌ی دیانت شروع کردند، نمی‌توانستند بپذیرند گروه مقابل اصرار کند مردم باید از نوک پا تا فرق سر فرنگی شوند، از سوی دیگر گروه مقابل آنها نیز که فرنگ را قبله آمال خود قرار داده بودند، دین و دیانت را مزاحم نیت خود می‌دانستند. در این میان قربانی اصلی، جامعه ایران بود که فرآیند تحولات آن در راستای تحکیم مفاهیمی چون هویت و استقلال، به خاطر تعارضات درونی، طولانی شد و این مفاهیم که می‌بایست بر مبنای خطوط تمایز با بیگانگان تثبیت می‌شدند، همچنان بر مدار تعارضات درونی فرآیندی طولانی را تجربه کردند و سرانجام منجر به شکست مشروطه گردید (Eyvazi, 2006).

رضادوست و همکاران (۱۳۸۶)، در مقاله‌ای با عنوان «آسیب‌شناسی جریان روشنفکری در ایران معاصر»، با رویکردی انتقادی جریان روشنفکری ایران در سه بخش بنیان‌های فکری، نهادهای روشنفکری و مواجهه‌ی روشنفکران با غرب را از آغاز شکل‌گیری اندیشه‌ی مشروطه‌خواهی تا انقلاب اسلامی ایران آسیب‌شناسی کرده‌اند. نویسندگان معتقدند می‌توان روشنفکران ایرانی را «چپ - نخبه‌گرای رومانتیک» نامید، که دارای ویژگی‌هایی از جمله چپ‌گرایی، رومانتیسیسم، عدم استقلال فکری و عدم درک صحیح از عقلانیت می‌باشند و گرایش‌ات «هویت اندیشانه»، «خشونت‌گرایانه» و «ابزارگرایانه» دارند. در ادامه به با توجه به ضعف‌های جریان روشنفکری، طیف خاصی از روشنفکری با ویژگی‌ها و خصوصیات جدید از جمله «خردگرایی»، «استقلال فکری» و «خشونت‌گریزی» معرفی

شده است که گفتمان آنها مبتنی بر «سنت - مدرنیته» می‌باشد (Rezadoost & et. al, 2007).

زاهدی و حیدرپور (۱۳۸۷)، در مقاله‌ای تحت عنوان «جامعه‌شناسی انزوای روشنفکران (نقد کنش‌های روشنفکران عصر مشروطه تا پایان سلطنت پهلوی اول)، با رویکردی تحلیلی - انتقادی، چگونگی ایفای نقش اجتماعی و تاریخی روشنفکران و پایگاه اجتماعی آنان و نحوه‌ی ارتباطشان با مردم و حکومت را مورد بررسی قرار داده‌اند. پرسش اصلی محققان این است که چرا روشنفکران پس از انقلاب مشروطیت نتوانستند مواضع اجتماعی و سیاسی تأثیرگذار خود را حفظ کنند؟ آنان معتقدند که برخی از روشنفکران ایران عصر مشروطیت با در پیش گرفتن روش فروکاستن معانی و مفاهیم مدرن به مفهومی‌های سنتی و برخی دیگر با تأسی از الگوی روشنگری فرانسوی که راهبرد خشونت‌آمیز را سرمشق خود قرار می‌دهد، موجب از دست رفتن مواضع اجتماعی و سیاسی تأثیرگذار اولیه‌ی خود شدند. علاوه بر آن در دوره‌ی پهلوی اول اتخاذ استراتژی توسعه‌ی آمرانه به‌عنوان راهبرد اصلی ترقی جامعه از عوامل مهم دیگری است که سبب از دست رفتن مواضع اجتماعی و سیاسی تأثیرگذار روشنفکران در جامعه‌ی ایرانی شده است (Zahedi & Heidarpour, 2008).

نظری (۱۳۸۸)، در مقاله‌ای با عنوان «گفتمان هویتی تجددگرایان ایرانی در انقلاب مشروطیت»، گفتمان تجددگرایی را به‌عنوان یکی از گفتمان‌های هویتی مندرج در گفتمان مشروطه مورد بررسی قرار داده است. در این مقاله عناصر اصلی و محوری گفتمان تجددگرایی حول سه محور اصلی: «مشروطه‌گرایی»، «ناسیونالیسم باستان» و «سکولاریسم» در نظر گرفته شده است و مورد بررسی و مطالعه قرار گرفته است (Nazari, 2009).

آقاسینی و مهدی‌پور (۱۳۹۲)، در مقاله‌ای تحت عنوان «شالوده‌شکنی گفتمان موج اول روشنفکری در ایران: میرزا ملکم‌خان، آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی»، به این موضوع اشاره دارد که هم زمانی ظهور تمدن غرب با افول جامعه‌ی ایرانی آوردگاهی ایجاد کرد که روشنفکران ایرانی در بسط نظام معنایی آن نقش مؤثری داشتند. وی در این مقاله به بررسی اینکه موج اول روشنفکری در مواجهه با موج اول گفتمان مدرنیته چگونه به تعریف مرزهای هویتی خود پرداختند، اشاره داشته است. نویسندگان معتقدند روشنفکران موج اول ایران تحت تأثیر نگرش پوزیتیویستی و استعلایی گفتمان مدرنیته عناصر جدیدی را بازتولید کردند که هماهنگ با منطق تقابل‌های دوتایی گفتمان مدرنیته می‌باشد.

روشنفکران موج اول با مرجع قرار دادن گفتمان مدرنیته، مرزهای هویت ایرانی را در تقابل با سنت، اسلام و روحانیون تعریف کردند و گفتمان تازه‌ای را در سپهر تاریخی فرهنگی ایران تولید کردند که رجوع به غرب و تسلیم در برابر آن اجتناب‌ناپذیر آمد (Agha Hoseini & Mahdi Pour, 2013).

قربان‌زاده و امیرپور (۱۳۹۷)، در مقاله‌ای با عنوان «مطالبه‌ی نسل اول روشنفکران ایران: تحدید قدرت سلطنت»، به بیان مطالبات نسل اول روشنفکران ایرانی پرداخته و خواسته اصلی این روشنفکران را محدودیت قدرت سلطنت برای تأمین حقوق مردم با حاکمیت قانون می‌دانند که در قالب نقد سلطنت مطلقه‌ی استبدادی و حمایت از سلطنت معتدله‌ی مشروطه و حقوق مردم بیان می‌دارند (Ghorbanzadeh & Omirpour, 2018).

چهارچوب نظری پژوهش

جامعه‌شناسی شناخت

جهت فهم بهتر تحول هویت روشنفکران عصر مشروطه و تغییر هویت اصلاح‌طلبانه و مشروطه‌خواه به هویتی اقتدارگرا، رابطه‌ی متقابل بین تفکر و ساختار جامعه در قالب جامعه‌شناسی شناخت به‌عنوان چهارچوب تحلیلی در نظر گرفته شده است.

«جامعه‌شناسی شناخت»^۱ در معنای کلی و عام آن شاخه‌ای از جامعه‌شناسی است که رابطه‌ی فکر و جامعه را مورد بررسی قرار می‌دهد. جامعه‌شناسی شناخت، در پاسخ به اینکه شناخت، چه حوزه‌هایی را در بر می‌گیرد با این تقسیم‌بندی کلی موافق است که معرفت به چهار حوزه‌ی مجزای علم، فلسفه (اولی)، مذهب و ایدئولوژی تقسیم می‌شود. تمرکز این حوزه‌ی فکری، بر شرایط اجتماعی شناخت است و در این ارتباط کل تولیدات فکری، اعم از ایدئولوژی‌ها، مذاهب، فلسفه‌ها و علوم را به چهارچوب‌های تاریخی - اجتماعی شکل‌دهنده و دریافت‌کننده‌ی آن‌ها متصل و مرتبط می‌داند. در تاریخ تفکر غرب سابقه‌ی مرتبط دانستن فکر با واقعیات اجتماعی، به دوره‌ی کلاسیک یونان باستان بازمی‌گردد و حتی گفته می‌شود که این عقیده‌ی افلاطون که شناخت حقیقی را برای افراد طبقات پایین جامعه میسر نمی‌دانست گویای ارتباط میان جامعه و شناخت است. هر چند این ارتباط را به نحو شفاف‌تری می‌توان در آرا اتمیست‌ها و سوفسطاییان تشخیص داد.

^۱ knowledge of sociology

البته چنین دیدگاهی به غرب محدود نمی‌شود و در مکتب کنفوسیوسی چینی و هندویسیسم و به‌طور بارز و مشخص در آرا ابن خلدون دانشمند مسلمان نیز رگه‌هایی از چنین تفکری وجود داشته است (*International Foundation for Theory and*)
(*Doctrine, Bita*).

رابریت مرتن، تلاش دارد با دسته‌بندی نظریات مختلف نظامی منطقی به داشته‌ها و تولیدات فکری این زمینه از جامعه‌شناسی بدهد. او دو طیف فکری را درباره‌ی مبنای وجودی تولیدان ذهنی و فکری از هم متمایز می‌کند:

۱. مبنای اجتماعی، شامل: موقعیت اجتماعی، طبقه، نسل، نقش شغلی، شیوه‌ی تولید، ساختار گروهی، موقعیت تاریخی، ساختار قدرت، منافع و ...
۲. مبنای فرهنگی، شامل: ارزش‌ها، خلیات، فضای افکار عمومی، نوع فرهنگ، ذهنیت فرهنگی، ویژگی ملی، استعداد و ... (Merton, 2010: 68).

مانه‌ایم، که خود از نظریه‌پردازان مهم «جامعه‌شناسی شناخت» است، در این باره می‌نویسد: «تحقیق در جامعه‌شناسی شناخت تنها به این دلیل رسیدن به مرحله‌ای از دقت و صراحت را نوید می‌دهد که در هیچ قلمرو دیگری از فرهنگ، بستگی متقابل در تغییرات معنی، به روشنی و آشکارایی و دقیقاً تعیین‌پذیری خود قلمرو اندیشه نیست. زیرا اندیشه شاخص فوق‌العاده حساسی برای نشان دادن تغییر اجتماعی و فرهنگی است» (*Ershad*,)
(2018: 33).

روبرت ووسنو به بررسی شرایط اجتماعی ظهور و گسترش جنبش‌های فکری جدید در تعامل با تغییرات اقتصادی، طبقات اجتماعی و ساختارهای سیاسی پرداخته است. وی در بررسی شرایط اجتماعی بین شرایط محیطی، زمینه‌های نهادی و زنجیره‌های کنش تفکیک قائل می‌گردد. شرایط محیطی به کلی‌ترین اشکال اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی دوره‌ی زمانی مورد بررسی اشاره دارد. برای درک پیدایش نظام‌های فکری جدید نکته‌ی مهم این است که چگونگی تغییر این شرایط محیطی را مدنظر قرار دهیم. زمینه‌های نهادی، ترتیبات بلاواسطه‌تری هستند که منابع فراهم شده از طریق شرایط محیطی در قالب آن ریخته می‌شود. زمینه‌های نهادی وضعیت‌های سازمانی هستند که تفکر در آن‌ها به وجود می‌آید و گسترش پیدا می‌کند. زنجیره‌های کنش در درون زمینه‌های نهادی به وجود می‌آیند و رفتار تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان فرهنگ و سایر گروه‌هایی که بر رفتار تولیدکنندگان فرهنگ و مخاطبان آنها تأثیر می‌گذارند اشاره دارد.

در این فرآیند سه مرحله‌ای ویژگی‌های محیط اجتماعی عام، بر زمینه‌های نهادی خاص تأثیر می‌گذارد و ایدئولوژی در آن تولید می‌گردد، پس از آن زنجیره‌های کنش در امر تولید ایدئولوژیک در درون این زمینه‌ها درگیر می‌شوند. وی معتقد است زمانی که شرایط مادی و ساختاری مساعد باشد، تفکر تولید می‌شود (Wuthnow, 1989: 6-9)

روش‌شناسی پژوهش

این پژوهش بر اساس ماهیت و روش از نوع تحقیق تاریخی می‌باشد. در بررسی‌های تاریخی، رویکرد کیفی وجه غالب را تشکیل می‌دهد. منظور از روش پژوهش تاریخی بازسازی گذشته در زمینه چند فرضیه‌ای است که در زمان حال تدوین می‌شود و دستیابی به این اهداف مستلزم جمع‌آوری اطلاعات به صورت منظم و عینی، ارزشیابی و تلفیق اسناد و مدارک و بالاخره رسیدن به نتایج قابل دفاع می‌باشد (Delavar, 2001: 234). اکثر پژوهش‌های تاریخی همانند روش‌های کیفی با رفتار طبیعی در وضعیتی واقعی سر و کار دارند و تأکید آنها بر تفسیر رفتار بازیگران در مضمون‌های خاصی در گذشته است (Seyed Emami, 2007: 398).

تحقیق تاریخی با استفاده از اسناد و مدارک معتبر انجام می‌شود تا از این طریق بتوان ویژگی‌های عمومی و مشترک پدیده‌ها و حوادث تاریخی و دلایل بروز آن‌ها را تبیین کرد. (Hafeznia, 2003: 53)

تعریف مفاهیم

الف) هویت

اولین معنایی که از هویت بر می‌آید، این است که هویت، شیوه‌ی شناسایی خود توسط عوامل و متغیرهای دیگر است تا فرد خودش را بشناسد یا خود را به دیگری بشناساند (Mir Mohamadi, 2004: 190). ضرورت بحث از هویت در این است که داشتن تعریفی از خود، اولین قدم نه تنها در ایفای نقش، بلکه از مقدمات انسان بودن است. بدون تحول، هویت از یک سو به درج‌زدگی منجر می‌شود و از سوی دیگر امکان ابتکار از نسل‌هایی که خواهند آمد، گرفته می‌شود (Rajaie, 2003: 67). هویت به معنای هستی و وجود است، چیزی که وسیله‌ی شناسایی فرد باشد. یعنی مجموعه خصایص فردی و خصوصیات رفتاری که از روی آن فرد به‌عنوان یک گروه اجتماعی شناخته می‌شود و از دیگران متمایز می‌شود (Ashraf, 1999: 533).

بحث هویت بیشتر در قرن بیستم وارد مباحث علوم اجتماعی شد و نه پیش از آن. این در حالی است که واژه‌ی هویت تاریخ طولانی‌ای دارد و از ریشه‌ی لاتین *idem* به معنای «همان بودن» و «تداوم» برگرفته شده است. هویت انواع گوناگونی دارد و می‌توان از آن به‌عنوان پسوند پدیده‌هایی مانند: فرهنگ، قومیت، ملیت، دین و ... استفاده کرد، اما در این میان برخی شناخته شده هستند و پیرامون آن‌ها بحث‌های زیادی صورت گرفته است. از جمله می‌توان به هویت ملی، هویت دینی و هویت قومی اشاره کرد (Fazlil, Khalil, 2015: 107).

انقلاب مشروطه مقدمه‌ی پیدایش هویت‌های کلان و اجتماعی بود و در عین حال هویت‌های خرد را عقلانی کرد. در رأس این هویت‌های جمع‌گرایانه، هویت ملی نهفته بود که در واقع شاهبیت هویت‌های دیگر تلقی می‌شد (Molaie, Tavani, 2003).

ب) روشنفکر

روشنفکران به‌عنوان حاملان اندیشه‌های نو، از مهم‌ترین انتقال‌دهندگان مفاهیم جدید به جوامع خود بوده‌اند. در عین حال، روشنفکری از مفاهیمی است که دست‌یابی به تعریف جامعی از آن دشوار می‌باشد. به خصوص زمانی که سخن از مصادیق آن به میان می‌آید. برخی از تعاریف روشنفکری عبارت‌اند از: نقادی، سنت‌شکنی، اندیشه‌ورزی، نواندیشی، خلق ارزش‌های جدید، تبلیغ دانایی، تشخیص دهنده‌ی مشکلات سیاسی و اجتماعی و یا بر اساس مؤلفه‌های روشن‌گری، جسارت داشتن و استفاده‌ی عقل در حوزه‌ی عمومی (Mirzaie & et. al, 2019: 23). روشنفکری، حرکتی در شکاف سنت و مدرنیته با ایجاد شکاف و تزلزل میان این دو جهان است. ویژگی‌های روشنفکری نظیر نوگرایی، قدرت خلاقه، انتقادی اندیشی، انتقادپذیری و جرأت اندیشیدن، چهره‌ای فرهنگی و اجتماعی را ترسیم می‌کنند که به‌طور طبیعی، متعهد، دارای دغدغه و در جست‌وجوی نقش و کارکرد روشن‌گرانه است. روشنفکر با «سنت» مواجهه پیدا می‌کند، در تعامل یا تقابل با آن و در مسیر بازاندیشی آن قرار می‌گیرد. تلقی مشهور از روشنفکر، نیرویی در جامعه‌شناسی سیاسی است که از روشنفکری به معنای اعم کلمه متمایز است. ریشه در فلسفه‌ی جدید و عالم مدرن دارد. عالمی که به تعبیر گیدنز در آن بازاندیشی افزایش پیدا می‌کند، همچنین به‌حوزه‌ی تمدنی خاصی (غرب) و به دوره‌ی خاصی از تاریخ آن یعنی عصر روشن‌گری تعلق دارد. این پدیده‌ی عصر روشن‌گری در عالم بازاندیشی‌های فزون، با ویژگی‌هایی چون آگاهی، شناخت، زمان‌شناسی، دردشناسی اجتماعی، درگیری با اهداف دنیوی، علم‌گرایی،

تجربه‌گرایی، سکولاریسم، خودآگاهی طبقاتی، ملی و انسانی و کشمکش با صاحبان قدرت برجسته شده است. اساساً تعهد اخلاقی روشنفکر پرسش انتقادی اوست که از خود و از جامعه‌اش می‌کند. وظیفه‌ی روشنفکر به پیش بردن گفت‌وگوی انتقادی از طریق زیر سؤال بردن دائم اصول مورد توافق فعلی و به جریان انداختن گفت‌وگو در جهت‌های جدید است. این انتقادی اندیشی صرفاً متوجه گذشته و نقد و رد حکم‌ها و قانون‌ها و باورهای پیشین نیست، بلکه متوجه بقایای اندیشه‌های کهنه در زندگی جاری هم هست (Sarparast, 2014: 32).

اداورد سعید تعریف روشنفکران را چنین می‌داند: «آن دسته از افرادی که از استعداد تجسم، نمایاندن و تبیین یک پیام، نگرش، عقیده یا فلسفه به، و برای، عموم مردم برخوردار هستند» (Said, 1994: 11).

در این میان واجد چند نکته‌ی روش‌شناختی برای تحلیل اندیشه‌ی سیاسی روشنفکری قابل توجه است:

- ۱- اندیشه‌ی روشنفکری هم‌زمان متأثر از نظریه‌های سیاسی جدید و قدیم است.
- ۲- خصلت تدریجی تحول بدان معناست که تفکر روشنفکری، توانایی طرد سامانه‌های زبانی به میراث رسیده از عالم قدیم را به‌طور کامل ندارد.
- ۳- اندیشه‌ی روشنفکری با وجود ایجاد تحول در اندیشه‌ی سیاسی قدیم، تحت تأثیر عوامل ذهنی و عینی، وجوهی از آن را باز تولید کرده است.
- ۴- در مقابل، اندیشه‌ی قدیم نیز برای استمرار حیات خود نیازمند بازبینی در مبانی خود است. از این‌رو شاهد پدیدار شدن سامانه‌های فکری و زبانی بازسازی شده به میراث رسیده از عالم قدیم خواهیم بود (Kazemi Zamharir, 2014: 94).

در نظر وبر روشنفکران به‌عنوان تولیدکنندگان ایده‌ها و سازندگان ایدئولوژی هم برای خودشان و هم برای دیگر قشرها و طبقات نمی‌توانند بر حسب نظریه‌ای یک‌پارچه فهمیده شوند. به نظر وبر اگر چه روشنفکران در بیشتر موارد قشر جداگانه‌ای را تشکیل می‌دهند، اما ضرورتاً منافع قشر خود را در تأملات فکری‌شان دنبال نمی‌کنند، این امر روشنفکران را قادر می‌سازد تا فراتر از منافع طبقاتی‌شان بروند، زیرا آن‌ها حاملان اشکال و سطوح مختلف عقلانیت می‌باشند. (Sadri, 2007: 91). روشنفکران را در سه مجموعه‌ی کلی قرار می‌دهند: اول، روشنفکرانی که در خلق و حفظ ارزش‌های غایی تغییرناپذیر در زمینه‌ی حقیقت و زیبایی و عدالت نقش دارند. دوم، روشنفکران به‌عنوان مبلغان عقاید، بنیان‌گذاران ایدئولوژی‌ها و نقّادان وضع موجود و سوم، به‌عنوان قشری اجتماعی که در توسعه و پیشبرد

فرهنگ جامعه نقش دارند (Bashiriyeh, 2002: 247). در هر نقطه‌ای از جهان، روشنفکران ویژگی‌های خاص خود را دارند، هر چند آنان از منظر تحولات روشنفکری به جهان می‌نگرند، اما با توجه به ویژگی‌های مناطقی که در آن زندگی می‌کنند در مواجهه با تمدن جدید، واکنش‌های متفاوتی از خود بروز داده‌اند. روشنفکران عصر قاجار افرادی بودند که با مفاهیم مدرن آشنا بودند و با برخورداری از آموزش مدرن در پی تغییر وضع موجود بودند، اما از آنجایی که دامنه‌ی این قشر اجتماعی در عصر قاجار بسیار محدود است، هم می‌توان شامل برخی اهل تفکر و هم شامل دیوان‌سالاران شود، البته دیوان‌سالارانی که سعی داشتند، از حوزه‌ی نظری نیز در باب پیشرفت و نوسازی مؤثر باشند (Khashtoo, 2007: 80).

نگاهی کلی به ساختار سیاسی - اجتماعی ایران در عصر قاجار و مشروطه

ویژگی ساختار قدرت در ایران عصر قاجار، استبداد بود. شاه مرکز ثقل و توزیع قدرت بود و بر پایه مؤلفه‌هایی از قبیل اطاعت مطلق از حکومت، قداست حکومت و شخص حاکم، موروثی بودن قدرت و به منزله‌ی ظل‌الله و ... حکومت می‌کرد (Rabani Zadeh, Lotfi, 2015: 60-61). از نظر اجتماعی، جامعه‌ی ایران، مرکب از دو طبقه‌ی حاکم و محکوم بود. در رأس این هرم اجتماعی، شاه و شاهزادگان قرار داشتند. در این ساختار، همه چیز با شاه آغاز می‌شد و با او نیز پایان می‌گرفت (Shamim, 1991: 24). پس از شاه، درباریان و گروه عظیم شاهزادگان قرار داشتند. تعدد شاهزادگان و انتصاب آنها به حکومت ایالات و ولایات مشکلاتی را در ساختار سیاسی قاجارها به وجود می‌آورد (Ghadimi Gheidari, 2010: 89). گروه دیگر طبقه‌ی حاکم، اشراف بودند که می‌توان آنان را در عصر قاجار به سه گروه: اشرافیت سیاسی - نظامی، اشرافیت اداری و اشرافیت فقهی تقسیم کرد (Olgar, 1990: 9-10). از دیگر سو، برخورد و ارتباط با غرب، زمینه‌ی گسترش اندیشه‌های تازه، گرایش‌های نو و مشاغل جدید را فراهم ساخت و طبقه متوسط تازه‌ای را به نام روشنفکران به وجود آورد. آنان به واسطه‌ی نوعی آگاهی که از تجدد یافته بودند، تحت تأثیر مکاتب فکری اروپا دارای نظریاتی بودند که به رغم همه تفاوت‌ها، دارای وجوه همسانی بود که می‌توان آن را زیر «گفتمان تجددگرایی» آورد (Rezaiee Panah, Izadi, 2013: 43-44).

در ایران دوران مشروطه تاحدودی ساختارهای سیاسی همانند: پارلمان، انتخابات و احزاب دموکراتیک، ایجاد گردید. اما با وجود تغییر در بعضی ساختارها، ایران نه تنها به

سمت دموکراتیک شدن سوق پیدا نکرد، بلکه از نظام ایلاتی قاجار وارد نظام متمرکز پهلوی گردید. بعد از اعاده‌ی مشروطه، قدرت احمد شاه قاجار هر روز کمتر می‌شد به گونه‌ای که در سال ۱۲۹۹ رضاخان توانست با فتح تهران، قدرتش را محدودتر کند. در آخرین روزهای حکومت قاجار، ساختار قدرت سیاسی دگرگون شد و با کودتای رضاخان همه‌ی طبقات با نفوذ اجتماعی و در رأس آنها روشنفکران اقتدارگرا با آغوش باز به او خوش‌آمد گفتند و قدرت او را به مثابه یک نیروی ناسیونالیسم تثبیت کردند (Khalili & *et. al*, 2014: 8-10).

از نظر اقتصادی کشور آماده شرکت مؤثر در نظام جدید نبود. نظام جدید بسیاری از شیوه‌ها و عادات قدیم را در خود داشت و اوضاع اقتصادی به علل داخلی و خارجی بدتر می‌شد. در این دوران جمعیت به کندی افزایش پیدا کرده بود. یکی از ویژگی‌های اقتصادی این دوران فقدان ارتباطات بود. جاده‌های مال‌روی ایران و عدم وجود امنیت در راه‌های مورد استفاده تجارت و بازرگانی را با دشواری‌های فراوانی مواجه کرده بود. آشوب داخلی و دخالت خارجی به ناامنی اجتماعی، اقتصادی و روانی انجامیده بود که طمع و فساد دولت‌های پس از انقلاب بازتاب آن بود. به‌طور کلی در این دوران شاهد آشفتنگی اقتصاد سیاسی ایران می‌باشیم (Katouzian, 2003: 110-113).

همچنین، تحولات فرهنگی‌ای که می‌توان آنها را آغازگر فرایند دموکراتیزه شدن فرهنگ در جامعه‌ی ایران دانست، از چندین سال پیش از مشروطه آغاز شده بود. اما تبلور همه‌ی این تحولات خود را در مهم‌ترین رخداد سیاسی - اجتماعی عصر قاجاریه، یعنی جنبش مشروطه نشان داد. مبدأ ویژه‌ی دموکراتیک شدن فرهنگ را باید عصر ناصری دانست. ناصرالدین شاه، یکی از عجیب‌ترین دوران پادشاهی را در ایران رقم زد. دوره‌ی سلطنت او، زمینه‌ساز ورود فرهنگ مدرن به ایران و آشنایی ایرانیان با آن بود. سفرهای او به فرنگ و نیز علایق خاص او به علم، هنر و ادبیات نقشی غیر قابل انکار در این ارتباطات بین فرهنگی داشت (Pouyafar, 2013: 39). دوره‌ی او، آغاز روشنفکری در ایران نیز بود. بسیاری از روشنفکران، در دوره‌ی او به تأملاتی چند در مورد مسائل مختلف پرداختند و آرای آنها نقش مهمی در شکل‌گیری مشروطیت داشت. از میان این افراد «می‌توان به اشخاصی همچون فتحعلی آخوندزاده، سید جمال‌الدین اسدآبادی، ملک‌خان و عبدالرحیم طالبوف اشاره نمود». در اینجا به صورت فشرده به محور آرای برخی از آنها پرداخته می‌شود. «محورهای فکری فتحعلی آخوندزاده را [می‌توان] این چنین جمع‌بندی کرد: ماتریالیسم، اومانیزم، ناسیونالیسم، لیبرالیسم، سکولاریسم، دین‌ستیزی، تغییر خط و

الغیای فارسی. او در مواجهه با غرب به شدت تحت تأثیر پیشرفت‌های علمی و فنی آن قرار گرفته» بود. سید جمال می‌کوشید «با تلفیق احکام فرهنگی اسلام با علوم و تکنولوژی غربی، ناسیونالیسمی ضد استعماری و پان‌اسلامی پدید آورد. هدف متفکرانی چون او، خلق یک جنبش اصلاح‌گرایانه اسلامی بود، که ضمن آنکه با علوم و اندیشه‌های مدرن سازگاری دارد، حافظ ارزش‌ها و فرهنگ جامعه اسلامی نیز» باشد. تفکرات ملکم «آشکارا حاکی از این است که می‌توان اصول تجدد اروپایی را به آسیا منتقل کرد، به شرط اینکه آسیایی‌ها این اصول را منبعث از مذهب و فرهنگ خود بدانند، نه بر گرفته ... از اصول مسیحی و فرهنگ اروپایی. این است که ملکم در تمام عمر خود سعی می‌کرد اندیشه‌های تجددطلبانه را با رنگ و لعاب اسلامی» ارائه کند. «اگر چه اندیشه‌های عبدالرحیم طالبوف، در باب ترقی و تجدد، متنوع و پراکنده‌اند اما بدیع و ابتکاری نیستند و به نوعی تکرار همان اندیشه‌هایی است که پیش از او از جانب آخوندزاده و ملکم صادر شده بود. او در ریشه‌یابی علل عقب‌افتادگی جامعه‌ی ایرانی بر اموری چون بی‌اعتنایی به علوم جدید، نقص در نظام تعلیم و تربیت، غفلت از مفاهیم مدرن، بی‌توجهی به رابطه‌ی اسلام و مقتضیات زمان و دولت‌مردان فاسد و عدم التزام به دین» تأکید می‌کند (Rashid Korshan, Sabaq, 2018: 22-23).

عوامل سیاسی خارجی و میزان تأثیرگذاری بر جریان‌های فکری و حوادث بین انقلاب مشروطه و کودتا

عملکرد قدرت‌های خارجی در ایران و مشکلاتی که در نتیجه‌ی عملکرد آن‌ها در مقابل مشروطه قرار گرفت، بسیار جدی و سرنوشت‌ساز بود. مهم‌ترین عنصر خارجی که در این دوران بر ایران سایه افکنده بود، نفوذ و استیلای دو قدرت روسیه و انگلستان بود. متعاقب انقلاب مشروطه، دربار قاجار که اهرم اعمال نفوذ روس‌ها در ایران بود، بخش عمده‌ای از نفوذ و قدرت سیاسی‌اش را از دست داد و این امر موجبات ناخشنودی روس‌ها از مشروطه را فراهم آورد. انگلیسی‌ها نیز علیرغم اینکه دلیلی برای مخالفت با مشروطه نمی‌دیدند و با وجود تضاد منافع با روسیه، به دلیل تحولات بین‌المللی که موجبات نزدیکی روسیه و انگلستان را فراهم آورده بود و همچنین متعاقب قرارداد ۱۹۰۷ و بی‌ثباتی‌های پس از انقلاب مشروطه، در عمل مساعدت و همراهی جدی با مشروطه نداشتند. وقوع جنگ جهانی اول و اشغال ایران علیرغم اعلام بی‌طرفی، موجب قحطی و کمبود مواد غذایی، ناامنی، هرج و مرج و ویرانی ایران گردید و وضع وخیم و متزلزل مشروطه را

ناپایداری نمود (Shuster, 1989: 245-247). در این دوران حکومت مرکزی ایران چندتکه و بسیار ضعیف شده بود و به زحمت در تهران و برخی از مناطق نفوذ داشت. در این شرایط، سرنوشت کشور به دست مجموعه‌ای از جنبش‌های ملی، دسته‌جات قبایل و عشایر، قدرت‌های محلی و حکامی که عملاً مستقل از مرکز عمل می‌کردند، افتاده بود. بنابراین اساس و بنیان ایران به سرعت در حال فروپاشی بود و تنها مسئله‌ی مهم نجات کشور از ورطه‌ی فروپاشی بود. ایجاد یک دولت مرکزی مقتدر و نیرومند تنها راه حلی بود که پیش روی همه بود (Abrahamian, 1982: 123-125). شرایط و تحولات ذکر شده، از جمله دلایلی بود که موجب تغییر در هویت فکری روشنفکران این دوره گردید و آنان که خود از مشروطه‌خواهان بودند، به سمت اقتدارگرایی و تثبیت پایه‌های دولت مطلقه حرکت کردند و برای خروج از وضع نابسامان آن دوران، به دنبال یک «فرد مقتدر»، یک «سردار ملی»، یک «دیکتاتور صالح» و یک «وطن پرست» به عنوان ناجی حرکت کردند.

اندیشه‌ی ترقی‌خواهی و هویت روشنفکری در میانه عصر قاجار

اکثر تجددطلبان و روشنفکران عصر قاجار، فلاکت و عقب‌ماندگی جامعه‌ی ایرانی را عمدتاً ناشی از استبداد و فقدان قانون می‌دانستند و همگی بر فقدان قانون و دفع استبداد و بالا بردن سطح آگاهی مردم تأکید می‌ورزیدند (Ansari, 2011: 122). غالب شدن این تفکر در میان نخبگان و روشنفکران عصر قاجار که رژیم سلطنتی حاکم، به‌عنوان حکومتی خودکامه، خود را تابع هیچ قاعده و قانونی نمی‌دانند، باعث تغییر نگرش آنان به این رژیم سلطنتی شد (Akbari Yasuj, Gorji Azandaryani, 2017: 154).

قانون و منشأ آن یکی از مباحث بنیادی در هر اندیشه و دستگاه سیاسی است، که ریشه در بنیادهای معرفت‌شناختی و هستی‌شناسی آن اندیشه دارد. در اندیشه‌ی غربی بنا بر مبانی چون اومانیزم، امر واقع، خودبنیادی انسان، جدایی امور مملکی از علوی و نیز حقوق طبیعی، آنچنان که ژان‌ژاک روسو بیان می‌دارد، منشأ قانون اراده و خواست مردم است، در حالی که در نظام‌های کهن به‌طور کلی، حقوق و قوانین، ریشه در باورمندی‌ها و نظام معرفت‌الهی داشت (Hamzeh, 2018: 26). همین تصور از قانون، در ایران عصر ناصری وارد دستگاه فکری ایرانیان و روشنفکران آن دوران شد و بخش مهمی از هویت فکری آن‌ها را شکل داد.

این را باید در نظر داشت که در نظام سیاسی ایران، شاه «ظل‌الله فی‌الارض» و منشأ قدرتش ماورایی بود. این شکل از حکومت که بعدها به پادشاهان قاجار نیز به ارث رسید، بر

هیچ قانونی استوار نبود و رابطه‌ی شاه و مردم در آن همچون رابطه‌ی شبان و رمه بود. (Ghazi Moradi, 2001: 27). این را می‌توان در کلام لرد کرزن دید که در این باره می‌نویسد: «در سرزمینی که از حیث ترتیبات قانونی بسیار عقب‌مانده است و از لحاظ سازمان و مبانی اساسی فاقد همه چیز و در سنت‌های کهن شرق سخت پابرجاست، عامل فردیت به‌طوری که دور از انتظار هم نیست قدر و اهمیت کلی دارد. حکومت ایران کم و بیش، اعمال قدرت خودسرانه از ناحیه‌ی عناصری است که بنابر سلسله مراتب، شامل شهریار تا کدخدای دهی حقیر، می‌شود» (Curzon, 1970: 512).

اندیشه‌ی سیاسی روشنفکران عصر قاجار، که در واقع روح و گفتمان جنبش مشروطه‌خواهی را ایجاد کردند، به طرح مواردی همچون استبدادستیزی، قانون و قانون‌گرایی برای همه، توجه به عقب‌ماندگی شدید ایرانیان و پیشرفت غرب، آزادی‌خواهی، حکومت مشروطه، نگاه مثبت به غرب و مدرنیته معطوف بود (Azghandi & Etefagh, 2013: 23). مهم‌ترین این روشنفکران، میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله، میرزا یوسف خان مستشارالدوله و میرزا عبدالرحیم طالبوف تبریزی بودند که هویت تجددخواهانه‌ی ایشان را بیش از هر چیز «قانون‌خواهی» تشکیل می‌داد. اندیشه‌ها و ایده‌های این روشنفکران، نقش مهمی در شکل‌گیری مشروطیت در ایران و بسط ایده‌ی قانون‌خواهی داشت.

یکی از مهم‌ترین روشنفکران قانون‌خواه ملکم است. ملکم از نخستین کسانی بود که مفاهیم جدید غربی، از جمله اومانیسم، دموکراسی، پارلمانیسم و ... را به ایران انتقال داد (Behnam, 1996: 79). ملکم در رساله‌ی اصول ترقی خود، ابتدا استقرار قانون را برای آبادانی و ترقی کشور مهم دانسته، سپس به اقتصاد کشور برای رسیدن به رفاه و آبادانی اشاره می‌کند (Nazem Aldawleh, 2002: 169). این نشان‌دهنده‌ی آن بود که در اندیشه‌ی کسی چون ملکم، و به تبع او بسیاری از روشنفکران زمانه، قانون، پیش‌شرط اساسی هر تحولی است.

او چاره‌ی معایب و راه ترقی را در این می‌داند که «اداره‌ی اختیاری را باید مبدل کرد به اداره‌ی قانونی» او «تفسیر نظم ایران» را در «همین دو کلمه» می‌داند و تا وقتی که حکمرانی تبدیل به اداره‌ی قانونی نشود ما باز «لامحاله همان خواهیم بود که همیشه بوده‌ایم» (Ibid: 79). ملکم از لحاظ عملی به شدت به دنبال این بود که قانون را وارد زندگی ایرانیان بکند توجه نداشت که بدون دگرگونی در اساس فکری و فرهنگی جامعه، و هم‌زمان با آن به وجود آمدن طبقه‌ای جدید و نوخواه که خواسته‌های مشخصی داشته و آن

را پی‌گیری نمایند، نمی‌توان اساساً به دگرگونی‌ای رسید. او، البته احتمالاً، از این مسئله آگاهی داشته است و چون ایجاد آن را بسیار مشکل و امری بطئی می‌دانست، به این وسیله با ارایه‌ی نظرات جدید و تلقین آن به شاه و با تمهیدات فراوانی که چه با رساله‌ها چه در گفت‌وگوها و نامه‌هایش به شاه و وزرا، انجام می‌دهد، می‌خواسته از بالای جامعه به اصلاح آن پردازد چون اصلاح از متن جامعه احتیاج به تلاش بیش از این داشته است (Ameri, Golestani, 2004: 180-181).

ملکم در روزنامه‌ی قانون، که یکی از مؤثرترین جراید در ترویج فکر قانون‌خواهی در ایران است می‌نویسد: «استخلاص ایران از این گرداب مذلت، یعنی استخلاص خود شما از این ظلمت اسیری، ممکن نخواهد شد مگر به استقرار قانون ... چرا خانه او را بی‌جهت ضبط کردند؟ به علت اینکه قانون نداریم. چرا سر او را بی‌تقصیر بریدند؟ به علت اینکه قانون نداریم. چرا این همه منصب را به یکی می‌دهند و آن همه صاحب‌منصبان قابل را بیکار می‌گذارند؟ به علت اینکه قانون نداریم. چرا رذالت جهل را بر فضیلت علم ترجیح می‌دهند؟ به علت این که قانون نداریم. پس اگر شعور دارید و حق زندگی می‌خواهید قانون بخواهید» (Law (Newspaper), Sha'ban 1928, No. 2).

در عین حال، آنچه برای ملکم بسیار مهم است تساوی و یک دستی قانون است. در دفتر قانون و فقره اول آن دوباره اشاره می‌شود: «قانون در کل ممالک ایران، در حق جمیع افراد و رعایای ایران، حکم مساوی دارد» (Hejazi, Radmehr: 2014: 167). این اندیشه دقیقاً در قانون اساسی مشروطه نیز دنبال شد و اصل هشتم متمم قانون اساسی به «متساوی‌الحقوق» بودن افراد در برابر «قانون دولتی» اشاره دارد (Amendment to the Constitutional law).

دیگر روشنفکر مهم و تأثیرگذار عصر قاجار مستشارالدوله است. مرکز اندیشه و عمل مستشارالدوله قانون و قانون‌خواهی است و همه‌ی فعالیت‌های تجددخواهانه‌ی میرزا را باید در این زمینه دید. با این دیدگاه، رساله‌ی یک کلمه را باید محور اصلی اندیشه‌ی او قرار داد. میرزا در یک کلمه با انسجام خاصی در پی برداشتن تعارضات میان شریعت و ترقی (در اینجا قانون‌خواهی) است و چنانچه این مقوله‌ی اصلی چونان مبنایی برای فکر او باشد، در دیگر زمینه‌ها نیز فکر و عمل مستشارالدوله به صورت هماهنگی جلوه خواهد کرد. از این دیدگاه میرزا یوسف خان در ردیف افرادی قرار می‌گیرد که بدون هیچ تردیدی، قانون را و حکومت مبتنی بر آن را اصلی‌ترین راه نجات و یگانه اصل ترقی‌خواهی می‌داند و از این‌رو بنای اصول ترقی‌خواهی را بیش از همه بر آن قرار می‌دهد که جای ایران زمین در

این وضعیت کجا خواهد بود و اگر با چنین وضعیتی، اصلاح و پیشرفتی صورت نگیرد، چیزی از آن باقی نخواهد ماند (Ameri Golestani, 2015: 180-181). او «در آشنایی‌ها و مکاتباتی که با برخی از روشنفکران ایرانی داخل و خارج کشور داشت و همچنین به سبب سابقه‌ی معرفت با ملکم خان، به اهمیت یک کلمه‌ی قانون پی برده بود و از آنجا که فقدان سندی قانونی را از ایرادهای عمده‌ی سلطنت مستقل ایران می‌دانست، پیوسته مترصد فرصتی بود تا این نقص را برطرف کند».

«با مقایسه‌ای میان برخی از فقرات نخستین رساله‌های ملکم خان و یک کلمه‌ی مستشارالدوله، در نخستین نگاه، به‌ویژه از نظر صوری، می‌توان گفت که مستشارالدوله کوشش‌های ناظم‌الدوله را در تدوین رساله‌ای در حقوق دنبال کرده و رساله‌ای به تقلید از «دفتر قانون» یا «دفتر تنظیمات» تدوین کرده است، اما این مشابهت ظاهری است و در واقع، یک کلمه تجربه‌ی قانون‌نویسی ملکم خان را دنبال نمی‌کند». دفتر قانون یا دفتر تنظیمات ملکم رساله‌هایی در حقوق موضوعه بودند، در حالی که یک کلمه، چنان‌که از نخستین عنوان آن، که در نامه‌ی به آخوندزاده آمده، می‌توان فهمید، ناظر بر روح قوانین یا مبنای فلسفه‌ی حقوقی است که مجموعه‌های قانونی می‌بایست با رعایت آن تدوین می‌شد. رساله‌ی یک کلمه از این دیدگاه باید مورد توجه قرار گیرد؛ و نباید همانند چنان زمانی که مستشارالدوله رساله‌ی خود را می‌نوشت، گستره‌ی پی‌آمدهای چنین اقدامی، که در واقع نخستین گام در تدوین مجموعه‌های قانونی مشروطیت به شمار می‌آمد، از حوصله‌ی تنگ بسیاری از روشنفکران ایرانی بسی فراتر می‌رفت» (Tabatabaie, 2007: 198-201).

مستشارالدوله با اقتباس از اصول قانون اساسی فرانسه و اعلامیه‌ی حقوق بشر، در عین حال با آشنایی از فقه و معارف اسلامی به هم‌خوانی عقل و علم با دین معتقد بود و کوشش می‌کرد برای مفاهیم و نهادها و دستاوردهای جدید بشری در غرب، تأییدات و مستندات اسلامی تدارک ببیند (Moaseghi, 2006: 159). مستشارالدوله، با درک نوین خود از قانون‌خواهی، زمینه‌ی اصلی و اساسی را برای ایجاد حکومت قانون‌سازگاری قانون جدید با مبانی داخلی قانون و شرع می‌داند و از آنجا که علمای شیعه که از مهم‌ترین مدافعان حکومت قانون و نویسنده‌ی مهم‌ترین رساله‌ها پیرامون قانون‌خواهی و حکومت مشروطه بودند، این مباحث و مبانی آن را مورد توجه قرار دادند (Ameri Golestani, 2009: 5).

از دیگر روشنفکران مهم عصر قاجار و مشروطه، میرزا عبدالرحیم طالبوف است. او، یکی از کسانی است که قانون را در مرکز ایده‌های خود قرار داده و معاصر با مشروطه بوده

و تشکیل مجلس و مسائل پیرامون آن را دیده و در مورد آن نظر داده است، او به نمایندگی مردم تبریز نیز انتخاب شد که به دلایلی در مجلس حاضر نشد. طالبوف «قانون را عبارت از احکام حقوقی، احکام مدنی و احکام سیاسی مشخص می‌داند، که با اجرای آن جان و مال مردم حفظ خواهد شد. وی از طرفداران حکومت مشروطه و خواستار تدوین قانون اساسی بود که در آن حقوق پادشاه و مردم، حقوق درباریان، استقلال دستگاه قضاوت، حق وکلای مجلس و ... مشخص باشد» (Adamiyat, 1984: 53). به اعتقاد طالبوف ما «قانون نداریم، ملت و دولت و وطن و استقلال در معنی خود نداریم. بی‌قانون اساسی نه ملت است نه شرف و نه تکریم. هر جا قانون اساسی نیست، تبعه کورکورانه، تقلید بی‌شعورانه و رعب وحشیانه است. بی‌قانون نه ملک پاینده است و نه استقلال سلطنت تأمینات آینده دارد» (Talibov, 1950: 99-102).

طالبوف قانون را یکی از اسباب و علل اصلی ترقی و پیشرفت در مغرب زمین می‌دانست (Talibov, 1968: 94)؛ و این مفروض برای او کافی بود تا آن را برای جامعه‌ی عقب‌مانده و استبدادزده‌ی ایران نیز لازم بداند. او وضع قانون را منحصر به دستگاهی می‌داند که در آنجا پادشاه و تبعه به صورت مشترک و متحد کار می‌کنند و این دستگاه را در جاهای مختلف با اسامی مختلف نام‌گذاری می‌کنند «پارلمنت» می‌گویند (Talibov, 1977: 192). از اینجا به بخش مهم دیگر اندیشه‌ی سیاسی طالبوف می‌رسیم، که مشروطه‌خواهی او است. او به شدت با سلطنت مطلقه و استبداد مخالف است و همه جا آثار سوء حکومت مطلقه را محکوم می‌کند (Ameri Golestani, 2004: 243). او که مشروطیت را درک کرده بود در این‌باره می‌نویسد: «ما باید قانون اساسی داشته باشیم، قانونی که با آن تعیین مخارج درباری، حق تبعه، حق مجلس وکلا، حق سناتور و حق استقلال دستگاه عدلیه واضح و معین و مشخص گردد» (Talibov, 1946: 53).

تحولات عصر مشروطه و زمینه دگرگونی در اندیشه روشنفکران

به‌طور کلی سال‌های ۱۲۸۵ تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، سال‌های هرج‌ومرج و فروپاشی ایران بود که علیرغم و اساسی مبانی استبداد سنتی، هنوز بدیل کارآمد و مؤثری جایگزین آن نشده بود و به واسطه‌ی تنش‌ها و کشمکش‌های سیاسی - اجتماعی داخلی و تهاجم و دست‌اندازی نیروهای بیگانه، موجودیت سیاسی و پیکره‌ی هویتی ایران در معرض انحلال قرار گرفته بود. تجربه‌ی ناکام حکومت پارلمانی، روی کارآمدن دولت‌های ضعیف و گرفتار دسته‌بندی و فرقه بازی، گسترش دخالت و نفوذ بیگانگان در کشور، زمینه‌های لازم

را برای طرح و بسط ایده‌های باستان‌گرایی، تجدد و وحدت محور فراهم آورد (*Shafie*)
(*Far, Khalil Tahmasbi, 2016: 35*).

ناکارآمدی این نظام و ناکامی آن در تحقق اهدافش و سرخوردگی عمومی و اغتشاش ناشی از آن که ریشه در مبانی متزلزل اندیشه مشروطیت در ایران، تضادهای درونی، ناهمسازی ساخت سیاسی و مداخله بی‌مهتر قدرتهای خارجی داشت، سبب شد گفتمان مشروطه‌خواهی به گفتمان استبداد روشنفکرانه و ایجاد حاکمیتی متمرکز و مقتدر تبدیل شود (*Molaie Tavani, 2002: 22*). تجددطلبی آزادی‌خواهانه‌ی متکی بر قانون و نظام پارلمانی، به تدریج جای خود را به تجددطلبی اقتدارگرایانه با پشتوانه‌ی ناسیونالیسم و باستان‌گرایی و تمرکز شدید داد (*Bigdeloo, 2001: 239*). دولت‌هایی که بعد از مشروطه روی کار آمدند، نه تنها دیو استبداد را کنترل نکردند که اشکال جدیدی از آن را به مردم و نخبگان عرضه کردند و علاوه بر آن تضعیف دولت مرکزی و سوق دادن کشور به وضعیت تجزیه (تقسیم ایران به دو منطقه‌ی نفوذ روس و انگلیس) و فروپاشی کامل، ارمغان تلخ شکست نهضت بودند. در این شرایط بسیاری از روشنفکران و ایرانیان اندیشمند، درباره‌ی علت این اوضاع به تفکر پرداخته و راه نجات آن را در یک حکومت قومی و متمرکز دیدند که به این آشوب و هرج‌ومرج پایان داده و بتواند در مقابل تجاوزات بیگانگان مقاومت کند. در حقیقت افکاری که در اندیشه‌ی این اندیشمندان ساخته و پرداخته می‌شد، خود بازتابی از وضعیت عمومی کشور بود (*Ibid: 240*).

ناکامی مشروطیت در حل بحران‌هایی که طی دوره‌ای چهارده ساله با آن دست به گریبان بود سبب شد که روشنفکران کانونی‌ترین تصور تحول در ایران، یعنی مبارزه با استبداد و تحدید قدرت سیاسی، را به نقد بکشند (*Akbari Yasuj, Gorji*)
(*Azandaryani, 2017: 166*). در چنین شرایطی بود که اندیشه‌های روشنفکران و ترقی‌خواهان ایرانی برای چاره وضع فلاکت‌بار ایران بر ضرورت تشکیل حکومت متمرکز و مقتدر مرکزی استوار شد. چیزی که پشتوانه‌ی این امر بود ایدئولوژی ناسیونالیسم بود. فکر ایجاد دولت مقتدر مرکزی با تکیه بر هویت ملی و ناسیونالیسم ایرانی در اندیشه و آثار اکثریت متفکران و روشنفکران ایرانی و در منابع و آثار مکتوب این زمان به وضوح دیده می‌شود (*Ansari, 2011: 123*).

زمینه تحول هویتی روشنفکران پایان عصر قاجار

روشنفکران و نویسندگان بسیاری در عصر مشروطه بودند که پس از مایوس شدن از روزگار خود، به فکر ایجاد یک قدرت متمرکز، یا به قولی، دولت مقتدر افتادند و این اندیشه را دنبال، و بعداً به فکر عملی کردن آن افتادند. این فکر و عمل، نقش مهمی در بر آمدن رضاخان داشت. این را باید در نظر داشت که روشنفکران و نویسندگان ترقی خواه، تصویری از این مسئله نداشتند که بر آمدن اقتدار مرکزی باز منجر به بازتولید استبداد دیگری می شود و بدون توجه به این عواقب، راه را در بر آمدن کسی چون رضاخان، یا حتی فرد دیگر می دیدند. در اینجا باید به این نکته اشاره کرد که اینان، جدای از روزگار خود نبودند و نمی اندیشیدند و عمل نمی کردند. آنان، فرزند زمانه ی خویش بودند که با فشار نیروهای خارجی و بی کفایتی سیاسیون و هرج و مرجی که کشور را فرا گرفته بود، راه را در ایجاد اقتداری نو می دیدند. بسیاری از اینان، «تجدد» و «ترقی» را راه یگانه ی نجات کشور می دانستند و آن را در وجود قدرتی می دانستند که بتواند با حداکثر نیرو و توانش ترقی و تجدد را به پیش ببرد و از این رو، بسیاری از آنان، آرمان مشروط و محدود شدن قدرت شاه راه کنار گذاشتن و راه را در یک پارچگی و تمرکز قدرت دیدند. این طرز تفکر و نیز حمایت هایی که این روشنفکران و نویسندگان از رضاخان کردند، نقش مهمی در بر کشیدن او به قدرت شد.

روشنفکران ایرانی در ابتدای سده ی چهاردهم شمسی، که همراه با بر آمدن رضاخان در ایران بود، دو گونه با او تعامل داشتند. آنان با گسترش ایده هایی چون «دیکتاتوری روشن اندیش»، «حکومت مقتدر» و «تمرکز قدرت»، آنچه را در حال وقوع بود، تئوریزه کردند. از سوی دیگر با طرح مباحثی چون ناسیونالیسم، غرب گرایی، نخبه گرایی، گسترش زبان فارسی، یکسان سازی افراد از لحاظ زبانی و پوشش و صنعتی شدن و نظایر آن، ایده های آتی حکومت رضا شاه را فراهم کردند. این تعامل، تنها در عرصه ی نظر و در نوشته هایی که در مطبوعات چون ایرانشهر، کاوه، نامه ی فرنگستان، آینده و رستاخیز و ... نبود، بلکه در عمل بسیاری از این ها عقل منفصل و متصل رژیم سیاسی آینده بودند و برخی از آنان چون فروغی و داور و تیمورتاش به مقامات بالای سیاسی رسیدند.

این طیف روشنفکران، که می توان آن ها را تمرکزگرایان نخبه گرا نامید، برخلاف مشروطه طلبان، اتکا به نخبه گرایی و تمرکز قدرت سیاسی را آلترناتیو فرم دهی به ساخت قدرت سیاسی قلمداد می کردند. این طیف شامل مهاجرین (بعد از استبداد صغیر) و دانشجویان ایرانی می شدند که در برلین و لوزان و پاریس زندگی می کردند و کانون های

تفکر برون‌مرزی این گروه به شمار می‌آمدند. تفکر سیاسی و اجتماعی این دسته بیشتر معطوف به تمرکزگرایی در ساخت قدرت، وحدت ملی و نوعی عمل‌گرایی در امور سیاسی بود و کانونی‌ترین مفهوم آنان برای اداره‌ی حکومت در قالب «استبداد منور» قالب‌بندی می‌شد (Behnam, 2000: 277-378). روشنفکران اواخر قاجار با دل بردن از این حکومت، آمال خود را در حکومتی نیرومند و در «ابرمرد»ی می‌دیدند که بتواند با نیروی مقتدرش بار دیگر آسایش را به کشور باز گرداند، آن را متحد کند و ملّتی نو و متمدنی بسازد. ناگفته پیداست که سرچشمه‌ی این ترقی، جایی جز اروپا نبود. بنابراین تجددخواهی در این دوره رنگ و بویی دیگر گرفت و خواست اکثریت روشنفکران، تحقق آن به وسیله‌ی یک دست نیرومند بود.

نگاهی به وضعیت روشنفکری آن زمان، به خوبی نشان‌دهنده‌ی نگاه نخبگان به مسئله‌ی تجدد و نیز اقتدار سیاسی است. فرهنگ سیاسی این نخبگان، که بخش مهمی از آنان در جریان مشروطه‌خواهی حضور داشتند و آرمان‌های آن را دنبال می‌کردند به سمت فرهنگی اقتدارگرایانه میل کرده بود. این نخبگان، ناامید از آرمان‌های قانون‌خواهانه‌ی مشروطه و ناامید از اینکه مشروطیت می‌تواند آرمان‌های آنان را جامه‌ی عمل بپوشاند، چاره را در پناه آوردن به فردی اقتدارگرا دیدند. این ایده، بیش از ریشه در اوضاع آشفته‌ی پس از فتح تهران داشت. با این وصف، رضاخان، نیروی قوی‌ای بود که اینان به دنبال آن بودند. راه‌های مسالمت‌آمیز و سیاسی بسته شده بود و نخبگان سیاسی کشور درگیر کشمکش‌های بی‌حاصلی بودند که برای آینده‌ی مملکت بسیار مضر و خطرناک بود. دسته‌بندی‌های رایج سیاسی و فکری در جامعه، جواب‌گوی وضعیت آشفته‌ی آن نبود و از سوی دیگر احمدشاه نیز نه توان اداره‌ی کشور را داشت و نه تمایل به آن. پس به او نیز نمی‌شد تکیه کرد. چاره، دنبال کردن ایده‌ی «ابرمرد» بود. در این میان، ظهور رضاخان، چونان راه نجاتی برای خروج از آن آشفته‌بازار سیاسی ایران بود. این روشنفکران به نتیجه‌ی قطعی رسیده بودند که تجدد و ترقی، از راهی به جز زور امکان‌پذیر نیست. سال‌های بعد از مشروطه، و آشفتگی‌های آن، راه را برای ایجاد جامعه‌ای نو بسته بود و گروه روشنفکران جوان و میان‌سال ایرانی نمی‌توانستند منتظر بمانند تا وضعیت درست شده و راهی در درون نظام مشروطه پیدا کنند. از این‌رو، مشروطه را در پای دیکتاتوری ذبح کردند و بخشی از آرمان‌های آن را فدای نوسازی و ترقی کردند.

وضعیت روشنفکری در آستانه برآمدن رضاخان

نسل اول روشنفکران ایرانی، که اصلاح‌طلبان اواخر قاجاریه بودند، معتقد به مدرن و نو شدن از بالا بودند. این اعتقاد عمدتاً به دو دلیل بود: اول اینکه بسیاری از اینان خود از جمله برگزیدگان بودند و دیگر آن که بسیاری از آنان در ساخت سیاسی و اجتماعی زمان خود به صورت مستقیم دخیل بودند و در نتیجه نه اعتقادی به توانایی توده‌ها داشتند و نه اعتقادی به علما و نظام‌های سنتی (Jahanbegloo, 2002: 117). اما نسل دوم روشنفکری ایران، بر فعالیت‌ها و اندیشه‌های نسل اول روشنفکری ایران بنا شد که می‌توان دوران رضاشاه را مهم‌ترین دوره‌ای دانست که این نسل از روشنفکری ایران در آن می‌زیستند و تفکر می‌کردند. سال‌های پرآشوب انقلاب مشروطه‌ی ایران با بیداری نوین فعالیت‌های روشنفکری هم‌زمان بود. در این زمان نسل دوم روشنفکران ایرانی مانند فروغی، داور، هدایت، تقی‌زاده و ... پای در صحنه گذاشتند. هدف و امید این نسل این بود که ساختار جامعه‌ی ایران را به شیوه‌ای نظام‌مند و جامع، نوسازی و دنیوی کنند و البته در این میان شیوه و روش سیاسی اهمیت نداشت و اینان تحقق این موضوع را در نظر داشتند. این نسل برای فعالیت‌شان و در جهت تحقق این نوسازی جامع، دو فضای متفاوت را برگزیدند. عده‌ای از آن‌ها کوشیدند از طریق ترجمه‌ها، مکتوبات و خطابه‌های‌شان، فضای فرهنگی را برتری دهند و از دیگر سو، عده‌ای دیگر در فرآیند اصلاحات سیاسی و اجتماعی که رضاشاه طی دوره‌ی زمامداری خود به انجام رساند، هم‌دلی و مشارکت می‌کردند. مهم‌ترین چهره‌ی این نسل از روشنفکران محمدعلی فروغی بود که از جمله نخستین حامیان پرشور رضاشاه بود و برخی او را «عقل منفصل» نظام او می‌دانستند (Ibid: 146-147). در حالی که برابری خواهی، آزادی خواهی و ملی‌گرایی رمانتیک الهام‌بخش نسل اول به روشنفکران و تلاش‌هایشان برای انجام تغییر و اصلاح در سراسر کشور بود، برای روشنفکران پس از جنگ جهانی اول - که متأثر از تحولات کشورهای آلمان، ایتالیا و پرتغال بودند - اقتدارگرایی سیاسی و ملی‌گرایی زبانی و فرهنگی، به نیروی ضروری و کارسازی در تحقق آرزوهای‌شان تبدیل شد (Nazari, 2007: 143).

روشنفکران این دوره که یا از فعالین پیشین جنبش مشروطه‌خواهی بودند و یا ایرانیان تحصیل‌کرده در غرب دیگر آمیدی به اصلاحات تدریجی پارلمانی و قضایی نداشتند. جاذبه‌های پنهان و آشکار دموکراسی در برابر واقعیت‌های خشن جامعه‌ی عقب‌مانده‌ی ایران رنگ می‌باخت (Entekhabi, 1993: 189). اینان، نه تنها مولود صورت‌بندی گفتمان جدید بودند، بلکه به صورت هم‌زمان در پیدایش و شکل‌دهی به آن به

صورت برجسته‌ای به ایفای نقش پرداخته‌اند. یک طبقه یا گروه اصلی سازمان اجتماعی قدرت و سلطه‌ی سیاسی را به دست نمی‌آورد، مگر اینکه قبل از آن هژمونی فرهنگی را به دست آورده باشند. هر چند لحظه‌ی پیدایی نهادی و سیاسی دولت مدرن در ایران با استقرار رژیم پهلوی در سال ۱۳۰۴ مشخص می‌شود، وجوه فرهنگی آن مدت‌ها پیش توسط گروه‌ها و نیروهای اجتماعی - فکری خاصی شکل گرفته بود. دولت مدرن در ایران برآیندِ منطقِ گفتمانیِ تجدد و مفاهیم مدرن در ایران است. طرح ایده‌هایی مانند قانون، پارلمان‌تاریسم، حکومت مشروطه، نهادهای مدرن مانند مدرسه‌های جدید، قضاوت، ارتش و ... در نهایت نیازمند طرح و ایجاد دولت مدرن مستقر و متمرکز است (Fazeli, 2012: 11). این نیز خود مولود شرایط ویژه‌ای بود. با بروز ناکارآمدی حکومت قاجاریه در حفظ امنیت اجتماعی و تحقق ایده‌آل‌های روشنفکران، آنان در یک قهر سیاسی سازمان‌یافته، تمام توان خود را در کفه‌ی ترازوی رضاخان، که به‌زعم آنان به اندازه کافی قاطع، پیش‌رو و وطن‌دوست بود، قرار دادند. تأملی درباره‌ی اظهار خرسندی‌های جامعه‌ی روشنفکری از تغییر سلطنت، عمق بهره‌مندی رضاخان از پشتوانه‌ی فکری روشنفکران را می‌رساند (Vaez, 2003: 140). تجددگرایان ناامید از کارآمدی نظام مشروطه، سعی داشتند به منظور ایجاد دگرگونی‌های اساسی در نهادها و ساختارهای سیاسی - اجتماعی کشور، ترکیبی تندرو و هوادار اصلاحات در مجلس پدید آورند. آنان سرسختانه از تحقق حاکمیت متمرکز ملی که در نظام‌های سیاسی مبتنی بر جمهوری یا دیکتاتوری منور تجلی می‌یافت، دفاع کردند تا به کمک آن، کشور را از شر ناکارآمدی نظام مشروطه و پراکندگی قدرت نجات دهند (Keddie, 2002: 146). نخستین گام برای اصلاحات فوری و مقدمه‌ی لازم برای هر گونه اصلاحات اساسی، در تقویت دولت مرکزی و فراهم کردن لوازم دوام و استحکام آن و ایجاد امنیت پایدار است و تنها در این صورت می‌توان امیدوار بود که فضا برای انجام اقدامات ملی آماده شود (Bahmanyar, 2003: 7).

این را باید در نظر داشت که، فرآیند مدرن‌سازی در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، ناکامی‌هایی که جنبش مشروطه‌ی ایران در سال‌های پیش از شروع جنگ جهانی اول متحمل شد، به واقع خود شروع جنگ جهانی اول، اکثریت گسترده‌ی جمعیت شهری، به ویژه طبقات میانی و روشنفکران را به پذیرش حکومتی متمرکز و مقتدر سوق داد. اگر در دوره‌ی نخستین مشروطه‌خواهی، مساوات‌طلبی، کثرت‌گرایی سیاسی و ملی‌گرایی رمانتیک الهام‌بخش روشنفکران نوپا در تلاششان برای آغاز تغییر و اصلاح بود، اینک برای نسل

جدید روشنفکران، که بنای حکومت مدرن و متمرکز بیشتر ذهنشان را مشغول می‌کرد، اقتدارگرایی سیاسی، نیروی محرک ضروری برای تحقق آرزوهایشان را قرار بود فراهم آورد (Atabaki, 1999: 21-22).

نابسامانی‌ها و شکست زودرس انقلاب مشروطیت ایرانیان را از درگیری و دست‌اندرکاری راستین در سازوکار دولت‌مداری مدرن بازداشت. آنان را از آموختن الفبای حکومت ملی بی‌بهره ساخت و بدین‌روی به روند پرورش نسلی از دولت‌مردان و سیاست‌ورزان مدرن آزادی‌خواه و دموکراسی‌طلب پایان داد و چنین بود که علی‌اکبر دهخدا در روزنامه‌ی سروش چاپ استانبول از نبود «آدم و عالم» در میان ایرانیان شکایت می‌کرد. سنگینی این روزگار نکبت‌بار و دژآئین بر وجدان همگانی به خواست دولتی کارآمد دامن می‌زد که در راه استقلال سیاسی، نگاه‌بانی از تمامیت ارضی، گسترش و فراگیری زبان پارسی، و پایان‌دهی به راه و رسم ملوک‌الطوایفی بکوشد و کشور را از چندپارگی سنتی‌اش باز رهااند. بدین‌روی روشنفکران و مشروطه‌خواهان آزادی‌طلب خودآگاهانه هدف‌های دموکراتیک‌شان را در تراز پست‌تری از اهمیت نشانیدند و همت در کار هر چه کارآمدتر ساختن دولت نوپای مدرن بستند (Boroujerdi, 2008).

پیش‌فرض بسیاری از روشنفکران آن روزگار بر این پایه بود که الگوی اروپایی مدرنیته منعکس‌کننده‌ی جامعه‌ی منسجمی است که به وضوح پیرامون مفاهیم مشخص ملت و دولت، سازمان یافته و تنها یک حکومت مقتدر قادر است ضمن پیش بردن اصلاح در کشور، یک‌پارچگی و وحدت سرزمینی آن را حفظ کند. در واقع، آرزوی شکل‌گیری دولتی نیرومند و مشکل‌گشا که در سال‌های میان دو جنگ رواج یافت، با ایدئولوژی‌های متفاوت جریانی جهانی شده بود که به واسطه‌ی بحران در ساختارهای هویتی مدرن از همان روزهای پایان جنگ جهانی اول تکوین یافت. روشنفکرانی چون حسین کاظم‌زاده ایران‌شهر، محمود افشار یزدی، مشرف نفیسی (مشرف‌الدوله)، سعید نفیسی، احمد کسروی، ابراهیم پورداود، رشید یاسمی، مرتضی مشفق کاظمی، حبیب‌الله پوررضا، محمد قزوینی، عباس اقبال، کریم طاهرزاده‌ی بهزاد، ملک‌الشعرا‌ی بهار، حسین مراغه‌ای، علی‌اکبر سیاسی، اسماعیل مرآت، میرزا حسین مهیمن و سید حسن تقی‌زاده با همه‌ی تنوعات فکری‌شان، جملگی بر این باور بودند که دیگر آمال‌ها و آرزوهای دموکراتیک مشروطه، شوقی بر نمی‌انگیزد و به اقتضای اوضاع کنونی باید به سمت «دیکتاتور ایده‌آل‌دار» «یک دماغ منور» و «مستبدی روشن‌اندیش» حرکت کرد که بتواند زمینه‌ها و مقدمات لازم را برای انقلابی اجتماعی فراهم آورد. در آن هنگام، روشنفکران پیش از آنکه آثار چنین امری را پیش‌بینی

کند، آرزوی قدرتی را داشتند که بتواند ساختارهای اجتماعی - سیاسی کشور را سامان داده و آرمان‌های سیاسی آنان را تحقق بخشد.

همچنین، نشریات پرنفوذی چون کاوه، فرنگستان، ایرانشهر و آینده مروج این ایده بودند که اولین قدم اصلاحات فوری و سیاسی، تقویت دولت مرکزی است. تلاش اصلی باید در این راه صرف شود تا از طریق اسباب دوام و استحکام دولت، سکون و فراغ بالی پیدا شده و هوا برای نقشه‌های ملی صاف شود. دولتی مقتدر که جایگزین دستگاه دیوانی گذشته شود، بساط اقتدار حکمرانان محلی را برچیند، تمامیت ارضی و یکپارچگی کشور را تأمین کند و برپایه‌ی زبان مشترک، فرهنگ واحد و خودآگاهی تاریخی، ملتی یگانه ایجاد کند (Nazari, 2007: 144-146).

برخلاف عصر مشروطه که موافقانش در پی تلفیق سنت‌ها و مذهب ایرانی با نظام سیاسی غرب بود، اینان بر پذیرش یکپارچه‌ی تمدن سکولار غربی و فرنگی شدن جامعه‌ی ایران تأکید داشته و هر گونه دخالت روحانیون در سیاست را نفی می‌کردند؛ طبیعی بود که در این شرایط نابسامان فکر تغییر اوج گیرد و نظریه‌ها و اسطوره‌هایی جدید برای رهایی از آشفتگی و بی‌قراری پیدا شود و رضاخان، افسری ۴۲ ساله و فرماندهی بریگاد قزاق در قزوین شخصیت آرمانی مدنظر اینان بود که به گمان‌شان نماد دیکتاتوری مصلح بود که می‌توانست با کمک این گروه معمار توسعه‌ی ایران شود (Rahmani Zadeh Dehkordi & Zanjani, 2016: 193).

چند نمونه از گفتار این روشنفکران را می‌توان در مجلات معتبر آن روزگار دید. در مجله‌ی کاوه می‌خوانیم: «اداره‌ی استبدادی خوب، ترقی‌طلب و تمدن‌دوست که فرنگی‌ها آن را «استبداد منور» گویند، مانند حکمرانی پطر کبیر در روسیه یا میکادوی متوفی در ژاپن یا تا اندازه‌ای مانند امارت محمدعلی پاشا در مصر. دوم، استبداد بد مانند همه حکومت‌های استبدادی به استثنای معدود نادر و کالمعدوم. سوم، مشروطه‌ی ناقص و خراب و معیوب. شق رابع که مشروطه‌ی خوب، کامل و صحیح باشد و در صورت امکان وجود آن بلاشک و بدون هیچ گفت‌وگو احسن شقوق بُود خارج از موضوع است. یعنی چون در ایران غیر ممکن است و فقط در میان ملت عالم و ترقی کرده امکان دارد، لهذا از آن حرفی نمی‌زنیم. از شقوق سه‌گانه‌ی دیگر که هر سه صورت امکان دارند اگر چه بعضی محتمل‌الحصول نیستند نیز بدون شبهه شق اول در صورت وجود اسباب و ظهور اشخاص لازم آن، ممکن است بسیار برای ایران مفید و موافق صلاح باشد» (Kaveh, 1921: No 9, 3).

تقی‌زاده می‌نویسد «ریشه‌ی همه‌ی این خرابی‌ها در دوره‌ی قاجاریه است و سکون و سکوت اصلی ایران در مسیر تاریخ در دورانی است که ناپلئون بودند، در حالی که هنوز دولت ایران مشغول خواب و لقب فروشی و خوش گذرانی بود» (Kaveh, 1921: No 10, 13).

تقی‌زاده و هم‌فکرانش برای تحقق این‌گونه تغییرات فوری، به دفاع از «استبداد منور» برخاستند و معتقد بودند که یک فرمانروای مطلقه با حسن نیت و ترقی‌خواه مانند پطر کبیر در روسیه یا میکادو در ژاپن و یا بیسمارک در آلمان در زمره‌ی این‌گونه اصلاح‌طلبان‌اند. آن‌ها از دو نوع دیگر حکومت یعنی استبدادی و مشروطه‌ی معیوب و ناقص هم یاد می‌کردند و از نوع چهارم آن تحت عنوان مشروطه‌ی کامل و صحیح نام می‌بردند که به نظر آن‌ها بهترین شکل حکومت بود، اما غیر قابل تحقق در ایران بود؛ یعنی نوع حکومتی که فقط در بین ملل متمدنی امکان ظهور داشت. نکته‌ی جالب این است که برخی گردانندگان کاوه مانند تقی‌زاده و نواب در دوره‌ی مشروطه خود از سران حزب دموکرات بودند و در سرنگونی دولت‌ها نقش اساسی داشتند، اما در این مرحله استبداد منور را برای کشوری مانند ایران توصیه می‌کردند. به صراحت می‌گفتند همان‌گونه که پطر کبیر و میکادو لوازم ترقی و تجدد را در کشورهای خود به قهر فراهم آوردند و مردم را بر طبق الگوهای تجدد آمرانه تربیت کردند، در ایران هم باید یک حکومت مقتدر زمام امور را در دست گیرد و کشور را به سوی تجدد هدایت کند. از دید تقی‌زاده، استمرار مشروطه‌ی واقعی در ایران ممکن نیست و بنابراین روی کار آمدن حکومتی مقتدر و باثبات در چهارچوب مشروطه‌ی ناقص از نخستین فرایض فوری ایرانیان است (Shafie Far, Khalil, Tahmasbi, 2016: 46-47).

تجددگرایی تقی‌زاده در کنار نگاه ناسیونالیستی او و همچنین درکی که از دولت مدرن داشت، هم‌چون حلقه‌های یک زنجیر، شاکله‌ی گفتمان جدیدی را شکل می‌داد که محتوای این گفتمان بعدها توسط رضاشاه پیاده شد. در خصوص سنجش افکار تقی‌زاده با مدرنیته‌ی سیاسی و ناسیونالیسم، گرچه عناصر مدرنیته‌ی سیاسی در اندیشه‌های او بیش از همه‌ی روشنفکران این دوره به چشم می‌خورد، اما گرایش او به ایجاد یک حکومت مرکزی مقتدر به سبک رضاشاه او را از مدرنیته‌ی سیاسی دور می‌کند (Khastoo, 2009: 137).

علی‌اکبر داور، در مقاله‌ای که در مرد آزاد به چاپ رسید، چنین نوشت: «ما محتاج یک حکومت مقتدر هستیم که با سرنیزه تمام عادات ما را بکند، به چرند احرار و ترهات

قائدین بی‌سواد ملت بخندد و به هوچی بفهماند که باید ساکت شد. به ملت نشان بدهد که چه قسم باید کار کرد ... حکومت‌های دوره‌ی استبداد، تشدد و سختی می‌کردند ولی نه برای تربیت و ترقی ایران. ما می‌گوئیم چون اصلاح امور ایران مانع بسیار دارد باید زور به کار برد» (Akbari, 2005: 136).

محمود افشار در «آغازنامه‌ی» آینده می‌نویسد: «یک نفر مصلح، یک دماغ منور و فکر باز لازم است که هر روز صبح به‌زور درب منزل ما را جاروب کند و چراغ کوچه‌های ما را به زور روشن کند و وضع لباس ما را به زور یکنواخت و یک روند نماید، معارف ما را اصلاح کند، از فتنه‌های مجلس به زور جلوگیری نماید، دربار سلطنتی ما را به زور اصلاح و تصفیه کند، عمل خلوت آن را به زور از اشخاص منورالفکر بگمارد، مستخدمین بی‌هنر ادارات را به زور خارج نماید، چرخ ادارات را به زور به راه بیندازد» (Afshar, 1923: 109).

روشنفکران برجسته‌ی این دوره تحقق ایده‌های ترقی‌خواهانه را با توسل به نیروی قدرت‌مندی هم‌چون رضاخان امکان‌پذیر می‌دانستند و این نیز خود یکی از جهت‌گیری‌های کنشی نسنجیده و نامناسب آنان بود که سرانجام به ناکامی در استقرار مدرنیته و برقراری آزادی و حکومت قانون در کشور و به دنبال آن نامرادی در به دست آوردن پایگاه اجتماعی تأثیرگذار و آسیب‌پذیری لامحاله و لاعلاج در برابر قدرت روزافزون پادشاه و دستگاه حکومت منجر شد که نتیجه‌ی محتوم و غایی آن انزوای اجتماعی روشنفکران بوده است (Heydarpour, Zahedi, 2008: 146). آن‌ها در رویارویی با بحران‌های خارجی نیازمند هویت بودند و لذا هویت خویش را در ناسیونالیسمی فرهنگی جست‌وجو می‌کنند که اصالت خود را از ایران باستان می‌گیرد و در حوزه‌ی بحران‌های داخلی نیز نان و امنیت اولویت می‌یابد و مدرنیته‌ی سیاسی به محاق می‌رود و اراده‌ی آنان در شخصیت و استبداد نوساز رضاشاه تبلور پیدا می‌کند، پیوند این دو وجه ایدئولوژیک روشنفکران این دوره را تشکیل می‌دهد (Khastoo, 2009: 130).

طیف روشنفکران ایرانی در این دوره و متعاقب به‌نسبت مشروطه، به نوعی شبه‌تجددگرایی و نوگرایی از یک‌سو و باستان‌گرایی و بازگشت به ایران قبل از اسلام از سوی دیگر، متمسک بودند که تا ۱۳۲۰ بر فضای جامعه حاکم بود (Shafiee Far, Khalil Tahmasbi, 2016:38).

نتیجه‌گیری

سرعت تحولاتی که رضاخان را به قدرت مسلط در ایران رساند، نشان‌دهنده‌ی سطحی بودن گفتمان‌ها و باورهای عصر مشروطه خواهی می‌باشد. در فضای سیاسی - اجتماعی خاص پس از مشروطه تحولاتی رخ داد که از نظر تاریخی و ساختاری زمینه را برای پیگیری ایده وحدت و حفظ تمامیت سرزمینی کشور فراهم آورد. از نظر تاریخی، جنگ جهانی اول و دخالت بیگانگان، تلاش برای تبدیل وضعیت استقلال کشور به جایگاه تحت‌الحمایگی متأثر از قرارداد (۱۹۱۹)، زوال استیلای دولت مرکزی و ظهور نیروهای گریز از مرکز و وقوع شورش‌های محلی و قومی، ضرورت ایجاد دولت مرکزی نیرومندی را ایجاد می‌کرد. از لحاظ ساختاری، با زوال نظام اجتماعی قدیم، ضرورت صنعتی کردن کشور، توسعه‌ی اقتصادی، ایجاد مبانی دولت مدرن به ویژه ارتش جدید و بروکراسی، اصلاحات مالی و نظامی و تامین وحدت ملی بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شد. سال‌های پس از مشروطه، سال‌های هرج و مرج و فروپاشی نظم در ایران بود که علیرغم واسازی مبانی استبداد سنتی (پاتریمونالیسم)، هنوز بدیل کارآمد و مؤثری جایگزین آن نشده بود و به واسطه‌ی تنش‌ها و کشمکش‌های سیاسی - اجتماعی داخلی و تهاجم و دست‌اندازی نیروهای بیگانه موجودیت سیاسی و پیکره هویتی منظم ملی ایران در معرض خطر انحلال قرار گرفته بود.

جامعه‌ی ایران پس از انقلاب مشروطه، بیشتر جامعه‌ی ماقبل ملی بود که در حال طی کردن فرآیند ملی شدن بود. حکومت پارلمانی وارداتی با ساختار جامعه و ساختار الگوهای رفتاری و احساسی اکثریت ایرانیان و شخصیت غیر دموکراتیک بسیاری از آنان همخوانی نداشت. بر اساس رویکرد جامعه‌شناسی شناخت، جریان روشنفکری در ایران متأثر از ساختار سیاسی - اجتماعی جامعه بود. ساختار استبدادی جامعه تأثیر مستقیمی بر شکل‌گیری بنیان‌های فکری و کارکرد نهادهای روشنفکری داشت. نتیجه‌ی بازتولید فرهنگ استبدادی و پاتریمونالیستی پس از مشروطه، سر کار آمدن رضاخان و پی‌آمد آن، ایجاد دولت مطلقه بود که زمینه‌های اصلی آن در طول سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۴ فراهم شد و در روزگار پادشاهی رضا شاه تکمیل گردید. این را باید در نظر داشت که بخش مهمی از این بازتولید فرهنگ سیاسی استبدادی، مولد شرایطی بود که پس از انقلاب مشروطه ایجاد شده بود. اساس این بازتولید را از لحاظ فکری می‌توان به تحول در هویت روشنفکران عصر قاجار دانست که از قانون‌خواهی، آزادی، عدالت و مشروطه‌طلبی به سمت پذیرش «استبداد منور» رفتند. این تحول، که برآمده از شرایط ویژه‌ی آن روزگار بود،

موجب شد که برنامه‌ی حکومت آینده، که از سوی این روشنفکران تهیه شده بود، بر اساس ایده‌ی حکومت مقتدر و اندیشه‌ی ناسیونالیسم قرار گیرد و بازتاب آن‌ها را می‌توان در عصر رضا شاه دید.

بنابراین در این دوره روشنفکران که به‌طور کامل از حکومت قاجار ناامید شده بودند، آمال نخستین خویش یعنی حکومت محدود و مشروطه را نادیده گرفتن و تنها راه ترقی و تجدد را جز از معبر اقتدار و ظهور ناجی بزرگ و به عبارت بهتر استبداد منور ندانسته و رضاخان را برای تحقق ایده‌ها و رویاهایشان مناسب یافتند.

Reference:

Abrahamian, Ervand, (1982). *Iran between Two Revolutions*, Princeton University Press Princeton.

Adamiyat, F. (1984). "Talbof Tabrizi's Thoughts", Tehran: Damavand Publishing. (Persian).

Agha Hoseini, A., Mahdi Pour, A. (2013). "Breaking the foundation of the discourse of the first wave of intellectuals in Iran: Mirzamalkam Khan, Akhundzadeh and Mirza Aga Khan Kermani", *Bi-Quarterly Journal of Political Science*, 9 (2), 45-58. (Persian).

Akbari, M.A. (2005). *Genealogy of the new Iranian identity (Qajar and Pahlavi eras)*, Tehran: Elmi Farhangi Publishing. (Persian).

Akbari Yasuj, H., Gorji Azandaryani, A. (2017). "The Historical analysis of the theory of Equilibrium Adjustment through Focusing on the Struggle between absolutism and constitutionalism", *History of Iran*, 10 (3), 153-170. (Persian).

Ameri Golestani, H. (2004). "Interaction of Iranian thinkers with the foundations of European modernity in the late Qajar period 1324-1262 AH", *Master Thesis in Political Science*, Islamic Azad University, Shahreza Branch. (Persian).

Ameri Golestani, H. (2009). "Legal Thought of Mirza Yusuf Khan Mustashar al-Dawla and its Impact on the Constitution", *PhD Thesis in Political Science*, Islamic Azad University, Science and Research Branch. (Persian).

Ameri Golestani, H. (2015). "Modernity and legalism (thought of Mirza Yusuf Khan, advisor to Al-Dawlah)", Tehran: contemporary Look publications. (Persian).

Amendment to the Constitutional law. (Persian).

Ansari, M. (2011). "Rezakhani Press Iranshahri Thought Project and Legitimization for the Pahlavi Government", *Media*, 22 (1), 115-128. (Persian).

Ashraf, A. (1999). "Iranian Identity, in: *Iranians Abroad*", volume II, *Tradition and Modernity*, Cultural Bulletin of the Deputy Minister of International Affairs, Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance. (Persian).

- Afshar, M. (1925). "Our Ideal: National Unity of Iran", *Beginnings, Future*, 1 (1). (Persian).
- Atabaki, T. (1999). *Iran and World War I*, Translated by Mahdi Haghighat Khah, Tehran: Qoqnoos Publishing. (Persian).
- Azghandi, A., Etefagh Far, F. (2013). "Study and Comparison of the Political Thought of Constitutional Revolution Elites and the Islamic Revolution", *Journal of Political Sciences*, 9 (23), 7-39. (Persian).
- Bahmanyar, H. (2003). "Kaveh Newspaper and the possibility of reviving Iran", *Iran Nameh*, 21 (81-82), 91-108. (Persian).
- Bashiriyeh, H. (2002). "Political sociology", Tehran, Ney Publishing. (Persian).
- Behnam, J. (1996). "Iranians and the Thought of Modernity", Tehran: Farzanrooz Publishing. (Persian).
- Bigdeloo, R. (2001). "Archeology in the Contemporary History of Iran", Tehran: Markaz Publishing. (Persian).
- Boroujerdi, M. (2008). "Iranian intellectuals and the rise of Reza Shah", *Kargozaran newspaper*, November 13th and 14th, according to Dr. Mehrzad Boroujerdi, <http://mehrzadbroujerdi.com>, Date of Visit: 31/5/2018. (Persian).
- Curzon, G. (1970). "Iran and the Case of Iran", translated by Khorasani Vahid, no 1, Tehran: Book translation and publishing company. (Persian).
- Delavar, A. (2001). *Theoretical and Practical Foundations of Research in Humanities and Social Sciences*, Tehran: Roshd Publications, First edition. (Persian).
- Entekhabi, N. (1993). "Nationalism and Modernity in Post-Constitutional Political Culture", *Iran Nameh*, 10 (2), 185-208. (Persian).
- Ershad, F. (2018). "Review and Evaluation of Ideology and Utopia: An Introduction to the Sociology of Cognition", *A Critical Journal of Texts and Humanities Programs*, 18 (12), 15-40. (Persian).
- Eyvazi, M. (2006). "Mistakes of intellectuals' identities", *Zaman Quarterly*, 5 (47), 33-38. (Persian).
- Fazeli, H., Khalil Tahmasbi, N. (2015). "Hossein Kazemzadeh, Iranshahr and the Issue of National Identity", *Contemporary Political Essays*, 6 (3), 105-123. (Persian).

Fazeli, N., Soleymani Ghare gol, H. (2012). "The role of late Qajar intellectuals in the formation of the first modern government in Iran", *Historical Sociology*, 4 (2), 1-46. (Persian).

Ghadimi Gheidari, A. (2010). "The Crisis of Succession in the Qajar Government (from the establishment to the accession of Mohammad Shah Qajar)", *Historical Research*, 2 (1), 86-106. (Persian).

Ghazi Moradi, H. (2001). "Tyranny in Iran", Tehran: Akhtaran Publishing. (Persian).

Ghorbanzadeh Savar, GH., Omirpour, S. (2018). "The main demand of the first generation of Iranian intellectuals: limiting the power of the monarchy", *Studies of State*, 4 (13), 173-192. (Persian).

Hafeznia, M. (2003). "Introduction to Research Methodology in Humanities", Tehran: Samt Publishing. (Persian).

Hamzeh, M. (2018). "Possibility or Impossibility of Development in Iran", *Development Articles* (4), Development Intellectual Scan publications (Digital Publishing). (Persian).

Hejazi, N., Radmehr, M. (2014). "Transition from Personal Justice to Institutional Justice in Mirzamalkam Khan's thought", *Political and International approaches*, 6 (39), 157-178. (Persian).

Heydarpour, M., Zahedi, M. (2008). "Sociology of Intellectual's Isolation: (Critique of the actions of intellectuals of the constitutional era until the end of the first Pahlavi dynasty)", *Sociology of Iran*, 9 (1-2), 127-141. (Persian).

International Foundation for Theory and Doctrine (Bitā), *Sociology of Mannheim Knowledge*, <https://www.iftad.org>, Date of Visit: 03/05/2020. (Persian).

Jahanbegloo, R. (2002). *The Fourth Wave*, Tehran: Ney Publishing. (Persian).

Katouzian, M. (2003). "Iran's political economy: from constitutionalism to the end of the Pahlavi dynasty", Translator: Mohammad Reza Nafisi & Kambiz Azizi, Vol. 9, Tehran: Markaz Publishing. (Persian).

Kazemi, A. (2004). "Sociology of Religious Intellectuals in Iran", Tehran: Tarhe No. (Persian).

Kazemi Zamharir, M. (2014). "The thinking of the intellectuals of the Qajar era and the possibility of transition from the theory of

regimen to government”, *Research in Theoretical Politics*, 1 (15), 89-120. (Persian).

Keddie, N. (2002). “Iran during Qajar Era and the Rise of Reza Khan 1796-1925”, translated by Haghhighatkah, Mehdi, Tehran: Qoqnos. (Persian).

Khalili, M., Abasi Khoshkar, A& Shams Aldini Nezhad, M, (2014). “Elite political culture; the time of the rise and fall of the first Pahlavi”, *Journal of Political Science*, 10 (37), 7-36. (Persian).

Khastoo, R. (2007). “The First Generation of Iranian Intellectuals and Political Modernity”, *Political Science Karaj Azad University*, 4 (6), 67-102. (Persian).

Khastoo, R. (2009). “Iranian Intellectuals: The Beginning of the Ideological Tendency and the Negation of Political Modernity”, *Journal of Political Science*, 5 (8), 129-153. (Persian).

Law (Newspaper), Sha‘ban 1928, No. 2. (Persian).

Merton, R. (2010). “Sociology of knowledge”, translated by Javad Afshar Kohan, Pajhwok. (Persian).

Mir Mohamadi, D. (2004). “An Introduction to the National Identity in Iran”, Tehran: National Studies Institute. (Persian).

Mirzaei, B., Mahmoodi, M., Karimi Meleh, A., Zargar, A. (2019). “The Examination of the Role of Intellectuals in Reza Khan Getting into Power”, *Politica Science*, 15 (47), 19-48. (Persian).

Moaseghi, A. (2006). *Modernization and reforms in Iran*, Tehran: Ghoomes Publishing. (Persian).

Molaie, Tavani, A. (2002). “Constitution and the Republic: The Roots of the Disorder of the Democratic Order in Iran 1305-1284”, Tehran: Gostareh. (Persian).

Molaie, Tavani, A. (2003). “Iranian Identity in Malekzadeh Historiography”, *National Studies*, 4 (16), 153-182. (Persian).

Nazari, A. (2007). “Nationalism and Iranian Identity: A Case Study of the First Pahlavi Period”, *Law and Policy Research Quarterly*, No. 22, 141-172. (Persian).

Nazari, A. (2009). “The Identity Discourse of Iranian modernists in the Constitutional Revolution”, *Quarterly Journal of Politics*, 39 (4), 323-346. (Persian).

Nazem Aldawleh, M. (2002). "Treatises of Mirza Malek Khan Nazim Al-Dawlah", Hujjatullah Asil, Tehran: Ney publications. (Persian).

Olgar, H. (1990). "The leading role of the clergy in the constitutional movement", translated by Abolghasem Sari, Tehran: Toos Publishing. (Persian).

Pouyafar, M. (2013). "A Study of the Democratization of Culture in the Constitutional Era", Journal of Anthropology, 11 (19), 11-42. (Persian).

Rabani Zadeh, S.m., Lotfi, L. (2015). "The Structure of Power in Nasserite Iran", Contemporary Political Essays, 6 (18), 55-77. (Persian).

Rahbari, M. (2007). "Iranian Modernists and Modernity in the Constitutional Era: A Study of the Origins of Intellectual Debates in Modern Iran", National Studies, 8 (4), 55-76. (Persian).

Rahmani Zadeh dehkordi, H., Zanjani, M. (2016). "Modern Government and Authoritarianism (a case study of Reza Shah's government)", Government Research, 2 (6), 175-212. (Persian).

Rajaie, F. (2003). "The Problem of Iranian Identity", First Edition, Terhan: Ney publications. (Persian).

Rashid Korshan, R., Sabaq, S. (2018). "Sociology of Modernity Developments in Iran", Sociological Studies, 11 (39), 7-25. (Persian).

Rezadoost, K., Hosein Zadeh, A., & Taheri, F. (2007). "Pathology of the Intellectual Progress in Contemporary Iran", Sociology of Iran, 8 (3), 79-119. (Persian).

Rezaee Panah, A., Izadi, R. (2013), "The roots of the first Pahlavi Discourse in the Votes of the Modernists of the Constitutional Era", Historical Research, 4 (2), 35-68. (Persian).

Sadri, A. (2007). "Max Weber`s Sociology of Intellectuals", Translated by: Hassan Abniki, Tehran: Kavir Publishing. (Persian).

Said, Edward W, (1994). Representations of the Intellectual, Pantheon Books.

Sarparast Sadat, E. (2014). "Developments in Iranian intellectuals' understanding of the tradition of crisis, tradition and intellectual self-awareness", strategic policy research, 3 (11), 31-56. (Persian).

Seyed Emami, K. (2007). "Research in Political Sciences", Tehran: Institute of Humanities and Cultural Studies, Publications of Imam Sadiq University. (Persian).

Shafiee Far, M., Khalil Tahmasbi, N. (2016). "Archeology and National Identity; Enlightened Modernity and Tyranny: From the point of view of Sayed Hassan Taghizadeh and Kaveh magazine", political science quarterly, 12 (35), 27-52. (Persian).

Shamim, A. (1991). "Iran during the Qajar Dynasty" Tehran: Elmi Publications. (Persian).

Shuster, M. (1989). "The Strangling of Persia", Translation of Sayed Abolhassan Shoushtari, Tehran: Safi Ali shah Publishing. (Persian).

Tabatabaie, J. (2007). "Reflections on Iran-Vol. II: Theory of Rule of Law in Iran-Part 2: Fundamentals of Constitutional Theory", Tabriz: Sotoudeh Publishing. (Persian).

Tajik, M. (2000). "Iranian Intellectual and the Riddle of National Identity", National Studies Quarterly, 2 (5), 159-176. (Persian).

Talibov, A. (1946). "Explanations about freedom", misplaced, unreasonable. (Persian).

Talibov, A. (1950). "Talebi politics, by Haj Sayed Ibrahim Thiqt al-Islam Shirazi", Bina. (Persian).

Talibov, A. (1968). "Masalak al-Muhsinin with introduction written by Mohammad Baqir Mo'meni", Tehran. (Persian).

Talibov, A. (1977). "The Book of Ahmad, Abdul Rahim Talibov, Introduction and Margin of Baqir Mo'meni", Tehran: Shabgir Publishing. (Persian).

Vaez, N. (2003). "Reflections on the power-transfer developments from the Qajars to the Pahlavis", Political Science, 6 (24), 129-147. (Persian).

Wuthnow, R. (1989). *Communities of Discourse: Ideology and Social Structure in the Reformation, the Enlightenment, and European Socialism* Reissue Edition, Harvard University Press.

Zahedi, M., Heidarpour, M. (2008). "Sociology of Intellectuals' Isolation (Critique of the Activities of Intellectuals of the Constitutional Era until the End of the First Pahlavi Dynasty)", Iranian Journal of Sociology, 9 (1-2), 127-164. (Persian).

The Evolution of Intellectualism Identity and Its Impact on Reza Khan's Rise to Power

Bizhan Mirzaei¹, Morteza Mahmoudi (Ph.D)²
Ali Karimi Malleh (Ph.D)³, Ali Asghar Zargar (Ph.D)⁴

DOI: 10.22055/QJSD.2020.31542.2085

Abstract:

Reza Khan's rise to power in the Iranian political climate had many aspects. He was the son of a tumultuous time after the constitution. One of the most influential groups that had a key role to bring him to power was intellectuals of the late years of Qajar. The failure of the constitutional movement to establish a modern, centralized, and legitimate government and the involvement of Russian and British powers in Iran's internal affairs, along with international developments and the outbreak of World War I and the occupation of Iran, prompted intellectuals to seek a "superman" that could bring about the unity of the country by employing "force" and establishing a stable government to put Iran in the gates of the modern world. Here the intellectuals of this period had a significant difference, despite many similarities. The first generation of Iranian intellectuals saw their modern-day identity in the "law-making" that the result was the constitution revolution. However, the second-generation intellectuals saw their identity in the "Enlightened despotism," the result of which was the rise of Reza Khan and, ultimately, his kingdom. This paper applied the theoretical foundations of cognitive sociology (the interrelationship between thought and the structure of society). In a descriptive-analytical way, it examines the evolution of intellectualism, considering the law-abiding nature of first-generation and opinions of some of the most important second-generation intellectuals.

Key Concepts: Intellectualism, Identity, Law-Abiding, Enlightened Despotism, Reza Khan

¹ PhD Student in Political Science, Iran Issues Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran, bizhan_mirzaee@yahoo.com

² Assistant Professor, Department of Political Science, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran (Corresponding Author), mor.mahmoodi@iauctb.ac.ir

³ Professor, Department of Political Science, University of Mazandaran, Mazandaran, Iran, akml0@umz.ac.ir

⁴ Assistant Professor, Department of Political Science, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran, ali.zargar@iauctb.ac.ir



© 2019 by the authors. Licensee SCU, Ahvaz, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-Non Commercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0 license) (<http://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/>).